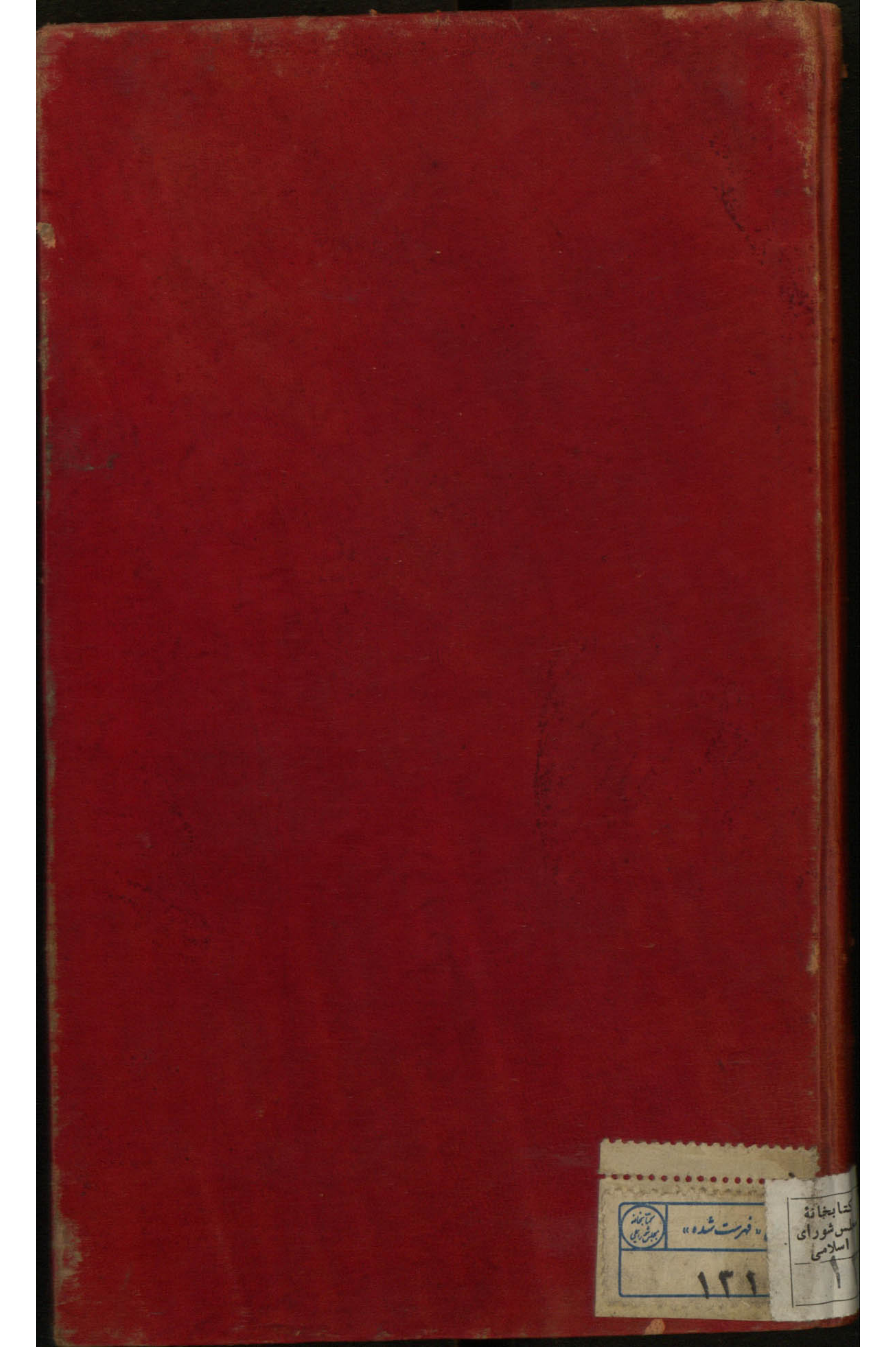
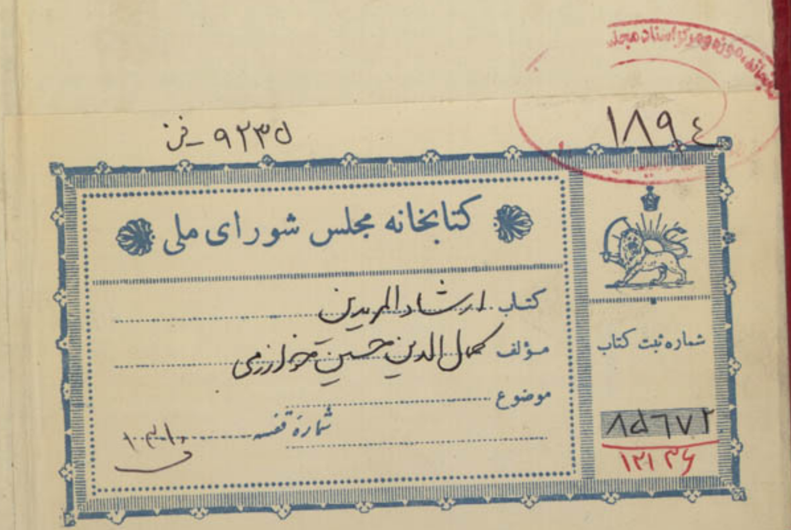


«فهرست شده»
۱۳۱
کتابخانهٔ
شورای
اسلامی
۱

توضیح : در مجلد اول الذریعه صفحه ۵۲۰ کتابی بنام ارشاد المریدین
را ذکر نموده از سید صدرالدین دزفولی که سال ۱۲۶۲ مرده است



نسخه نفیس و منحصر بفرد

ارشاد المریدین

از

مولانا العارف کمال الدین حسین خوارزمی

تحریر ذیحجه ۹۲۵

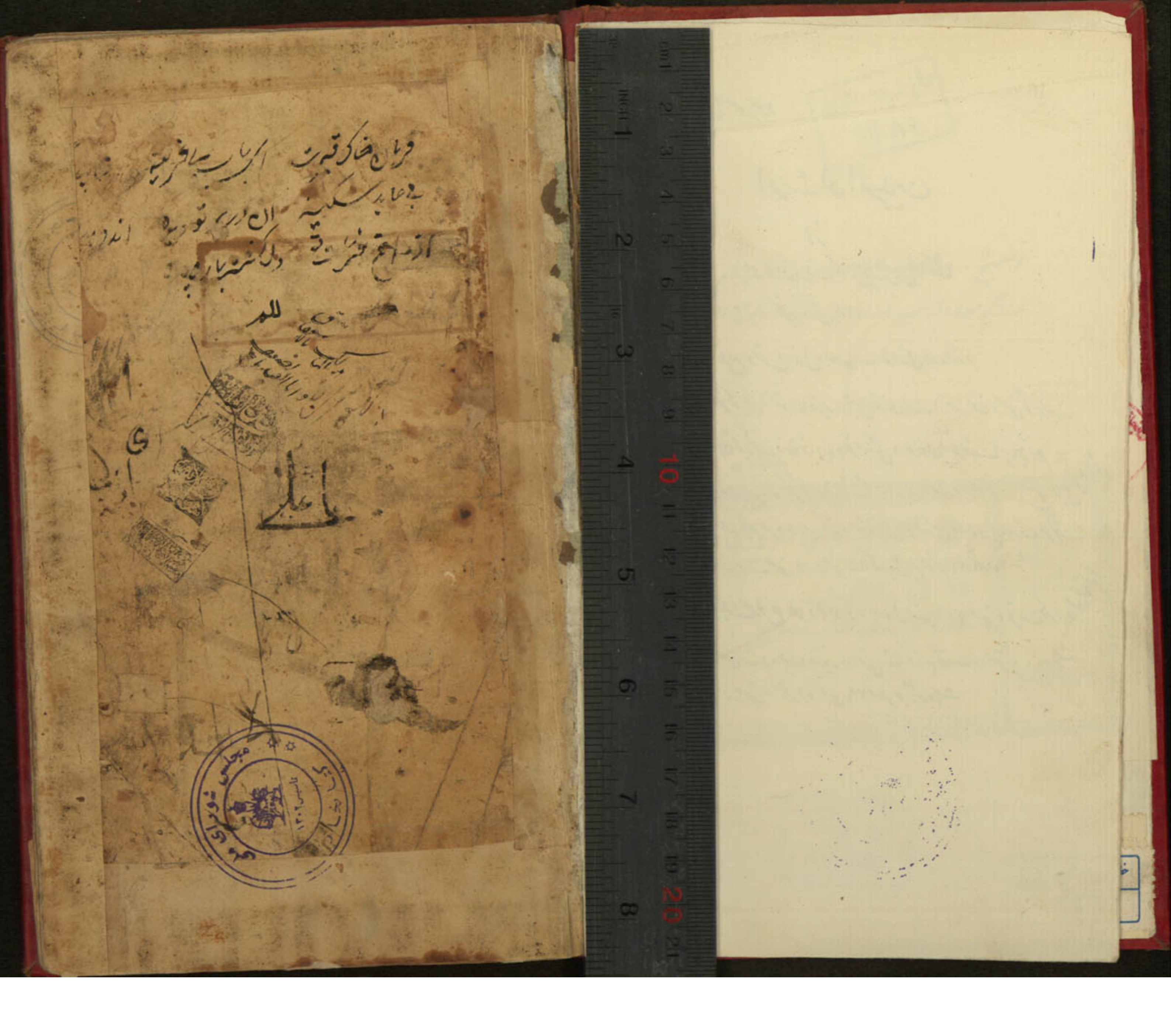
در فهرستها و منابع و شرح حال و تصنیفات خوارزمی داده نشده

نسخه بی نظیر حاضر که یکی از متون قدیمه و اصیل فارسی است از جهة لفظ و معنی گوهر است گرانبها و درخشان که بر گنجینه ذخائر ادبی و فرهنگی و عرفان و طریقت ما می افزاید

مطلبی جالب که در این رساله بنظر میرسد اینست که خوارزمی مرشد و مراد خود را شیخ حاجی محمد خبوشانی که از و ملقب باشه نام میبرد و این نکته در شناختن خوارزمی و سلسله ارادت و طریقت او بسیار موثر و مفید است صفحه ۲۹ و صفحه ۶۵ که رباعی هم از مراد خود آورده است

نسخه حاضر بابک دو لوح طلا و لاجورد و جدول بهمینطور ۹۰ صفحه و قریب بهزار و صد و پنجاه سطر

نام مولف در صفحات ۱ و موارد عدیده در ضمن اشعار و نام کتاب در صفحه ۸ و نام مرشد و مراد خوارزمی در صفحه ۴ سطر ۱ و صفحه ۲۹ سطر ۲ آمده است





الحمد لله الذی رفع الاعلام الشرایعه ببیان بیان آیه الدین
وزین سرایل اهل الحق بحلل الحقایق والیقین ونور بانوار التجلیات
مشکوة قلوب العارفین وصفی موارد علومهم من کدورات
الریب والتخمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله اجمعین
اما بعد چنین گوید عبد المفتقر الی الله الغنی الوثوق بالرحمه
النبوی حسین الخوارزمی بلغه الله اقصی الامانی که این بنده
مدتی گوهر عمر گرانمایه را در بازار غفلت بسودای هوا و هوس
مصروف می داشت و بموانست ناجنسان براد نفس
روزگار میگذاشت لیکن بدین آشنا گاه گاهی ملازمت
درویشان و نظر بمطالعه سخنان ایشان می افتاد گاه گاه

نام مولف

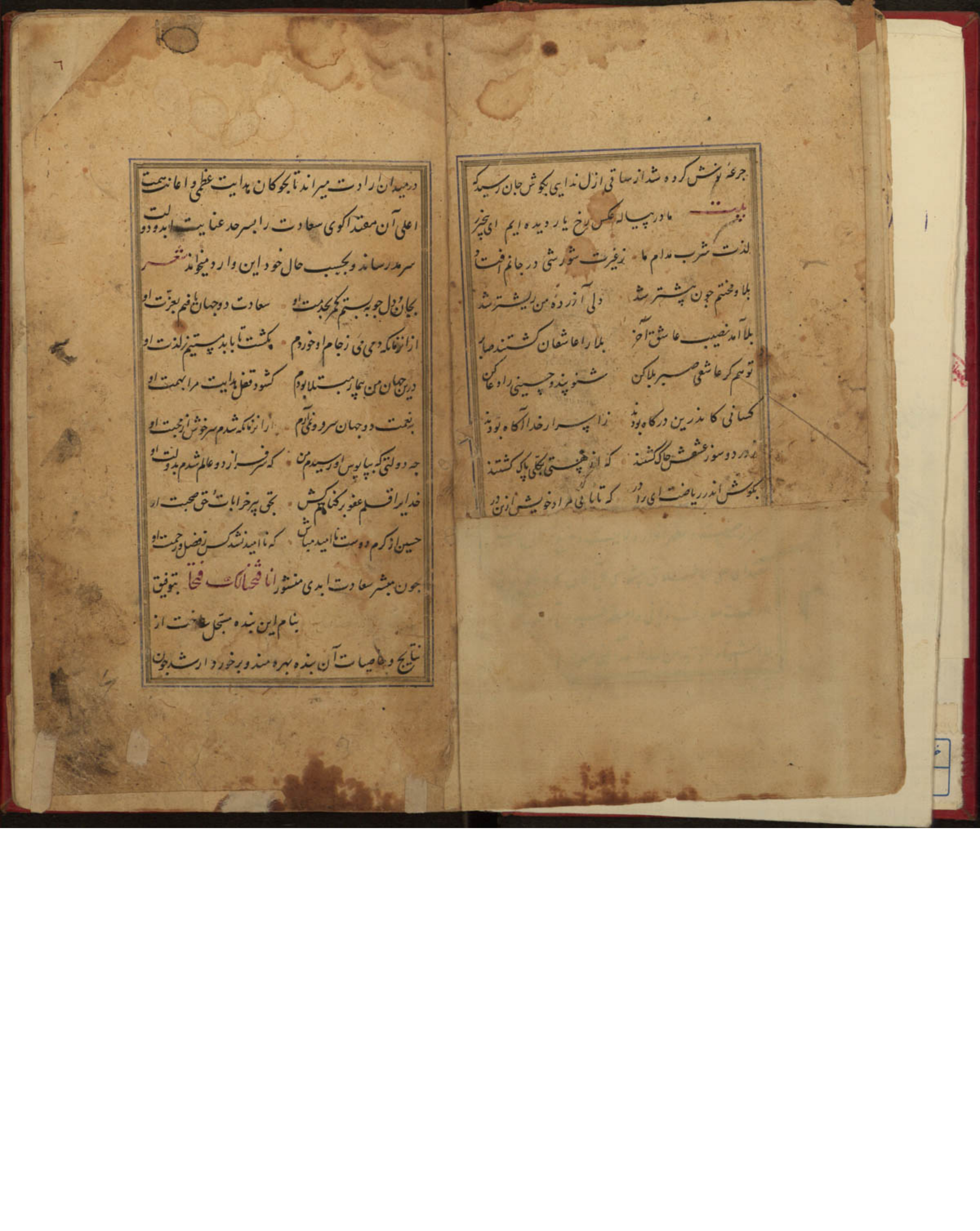
از نسایم ریاض و نفحات احوال و مقامات ایشان شمه
بمشام جان رسید و مرغ روح را بجناح نجاح جذبات
به پرواز آورد [illegible] عنان صبر و قرار از خزینه دل ربود
و احدی همت را از تلوثات اغراض افسرده و ظلمت
بیابان تحیر بطلب نور یقین مدتی راه می پیمود تا از روی
کیمیای سعادت **شعر** آنها که خاک را بنظر کیمیا کنند
در عرصه عالم متجسس می بودم با امید آنکه آیا بود که گوشه
چشمی بما کنند و جبین نیاز بر خاک مذلت آستان
می سود پیوسته در مناجات بعذر عصیان باین کلمات
نالان می بود **بیت** خداوندا توئی دانای عالم

[illegible] اندر معصیت بس پایمالم	بشد عمر و نکردم هیچ کاری
[illegible] رو جرم بی شماری	تو دانایی بسر راز نهانم
[illegible] چون سوخت دلم	تو با علم ازل خود دیده بودی



مرا با عیب من بگزیده بودی   بر آوردی مرا از قعر این چاه
ز سر خویشتن خود کردی آگاه   بسوی خویشتن راهم نمودی
بشیوه عقل و جانم را ربودی   چو [illegible] دی مرا اندر بیابان
جدا انداختی از خویش و یاران   بجست و جوی تو سر سوده دیدم
ز سودای تو بس راهی بریدم   کنون کارم بن بگذار یک دم
که از لطفت بر وان آیم ازین غم   و چون از سر صدق و نیاز
بمصداق این مضمون که   پیوسته ز درد دل چو نالان حسینی
باشد که ز صد ناله یکی کارگر آید   نالهای جان گداز بدرگاه بی نیاز
میکردم که ناگاه از مشرق هدایت آن مرشد طریقت و مخزن
اسرار حقیقت و مظهر انوار ولایت و منبع زلال هدایت
مقتدای علی الاطلاق پیشوای کل آفاق کامل مکمل حقانی
عارف معارف ربانی واسطه فیوض آله قطب [illegible]
بلاد اشتباه المؤید من الله الاحد آلهی صدیق [illegible]

شیخی و مرشدی علی التحقیق   شیخ حاجی محمد آن صدیق
زین الله ذاته ابدا   که بود مظهر صفات علا
صبح سعادت در دمید و نسیم عنایت بوزید و این سرگشته
بادیه فراق و سوخته سموم اشتیاق را راهنمایی کرده در ظل هدایت
آن بزرگوار رسانید و پای طلبم را در شبکه ارادتش مقید
گردانید و بعد از دریافت آن دولت از غایت شوق
باین مضمون مفتخر می بودم   تو و گلزار خویش ای باغبان ما و کویی
که آب روی صد گلزار می بخشد خس و خارش و چنین گمان
[illegible]



جرعهٔ نوش کرده شد از ساقی ازل ندایی بگوش جان رسید که

بیت

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما

زغیرت شورشی در جانم افتاد

بلا و محنتم چون بیشتر شد • دلی آزردهٔ من بیشتر شد

بلا آمد نصیب عاشق آخر • بلا را عاشقان گشتند صابر

تو هم گر عاشقی صبر بلا کن • شنو پند و چنینی را دوا کن

کسانی کاندرین درگاه بودند • ز اسرار خدا آگاه بودند

ز درد و سوز عشقش خاک گشتند • که از هستی بکلی پاک گشتند

بکوشش اندر ریاضتهای در • که تا یابی مراد خویش از در

در میدان ارادت میراند تا بچوگان هدایت عظمی و اعانت همت
اعلی آن معقد اکوی سعادت را بسر حد عنایت ابد و دولت
سرمد رساند و بحسب حال خود این وارد میخواند شعر

بجان و دل چو بستم کمر بخدمت او • سعادت دو جهان یافتم بعزت او

ازان زمانکه دمی می ز جام او خوردم • بگشت تا ابد مستیم ز لذت او

درین جهان من بیمار مبتلا بودم • گشود قفل هدایت مرا بهمت او

بنعمت دو جهان سر فرو نمی آرم • ازان زمانکه شدم سرخوش از محبت او

چه دولتی که بپابوس او رسیدم من • که سرفراز دو عالم شدم بدولت او

خدایا قلم عفو بر گناهم کش • بحق پیر خرابات حق صحبت او

حسین از کرم دوست نا امید مباش • که نا امید نشد کس ز فضل و رحمت او

چون مبشر سعادت ابدی منشور انا فتحنا لک فتحا بتوفیق
بنام این بنده مسجل ساخت از
نتایج و خاصیات آن بنده بهره مند و برخوردار شد چون

باذن الله از انفاس طیبهٔ مقتدا پادشاه طالبان الله و بتو[illegible]
شرارهٔ آه ما مور گشت جمع کثیر از اخوان صدق و صفا و طالبان
خدا و سالکان راه ولا و مسترشدان طریق علا از اصناف
انسان که خلاصهٔ عالمیانند **بیت** ز جام طرب جرعه نوشان همه
چو بلبل ز عشقش خروشان همه از اطراف جهان بهوای طلب پیش
در بستان سرای صادقان و منزلگاه راستان مجتمع گشته
بودند لیکن بعضی از یشانرا نظر همت از تحصیل علوم
و تتبع کتب و از ارتفاع حجب قاصر بود و بر طبق مقاصد خود
در اسباب سلوک ضابطهٔ التماس نمودند هر چند زمان و مکان
مقتضی آن نبود اما امتثال امر اصحاب واجب نمود بنا بر
حسب ملتمس ایشان باراده ملک علام ورقی چند از حالات
مجربهٔ اوان طلب خویش و شرایط و آدابی که موقوف علیه
سلوک سالکان درویش عارفانست بر وجه ایجاز و اختصار

بالفاظ

بالفاظ واضح درین رساله مسطور گردانیده شد تا طالبان را
وثیقهٔ عمل باشد التماس از ارباب فضل و کمال آنست که اگر در
لحظهٔ افهام بخطایی درین الفاظ و عبارات حکم فرمایند به قلم
صلاح آنرا اصلاح نمایند و بزبان علاوه نفرمایند که
اول الناس اولی الناس است و این بنده را بدعای خیر یاد
آورند و مرتب گردانیده شد این نسخه موسومه بارشاد المریدین را
بر چهار فصل اللهم اجعل التوفیق رفیقنا والصراط المستقیم طریقنا
بحق نبینا محمد و آله اجمعین **فصل اول در توسط طالبان**
و عاشقان آله و سالکان این راه بدان ای عزیز ارشدک الله
فی الدنیا والدین طایفهٔ که کوس دولت ایشانرا در طارم
اعلی زده اند بنور بصیرت ما زاغ البصر و ما طغی خلوتخانهٔ دل
ایشانرا منور و مجلی کرده اند تا از اشعهٔ انوار عالم قدس
عکس پذیرفته مشاهدهٔ حدوث این عالم و قدم صانع کرده

نام کتاب



سمند سعادت در میدان طلب رانده اند و قوت خود از
خون دل ساخته قدم صدق در طریق مستقیم نهاده اند و چنگ
اعتصام بحبل المتین شریعت زده بر سنتهای سید انبیا
مواظبت نموده اند و ببال هدایت مرشد کامل مکمل عمرها
راه پیموده اند تا یکی از یشان از الجذبات جذبه من جذبات ربه
از مقام قاب قوسین گذرانیده اند و طایفهٔ مدعیان بو الهوس
با چندین تعلق و تعین و خیالات فاسده چنین گمان برده اند که
بمقام وصل بعبث می توان رسید مثنوی

تو نه پنداری که این آسان بود — بلکه کمتر چیز ترک جان بود
مردمی باید تمام این راه را — جان فشانی باید این درگاه را
کار آسان نیست در درگاه او — خاک می باید شدن در راه او
سالها بردند مردان انتظار — تا یکی آگاه شد از صد هزار

باید دانست که هیچ طالب در ظلمت بیابان تحیر بی اقتباس

مشکاة جذبات و مواجید راه نتواند برد و این موقوف برآنست که
خود را ببال همت یکی از اولیا که شاهبازان اوج عظمی و نایبان
انبیا اند علیهم السلام پیوندد تا موسی صفت ببال همت
ایشان بر طور عشق بر آید — جناب عشق بس عالیست موسی
همتی باید که بتوان بر جنان طوری شدن بی همت والا
و بکمند ارادت ایشان غواصی دریای حقیقت کرده گوهر فقر
بدست آرد چنانکه بزبان ترجمان گفته می شود مثنوی

فقر دریاییست مواج و عمیق — ای بسا کشتی که در وی شد غریق
غوص او غواص کامل میکند — تا از و دردانه حاصل میکند
همره بیگانه اینجا در میا — کاندرو نتوان شدن بی آشنا
بیشهٔ پر شور و شیر است این — جای پر بیم دلیرانست این
این طلسم محنتست و درد و رنج — اندرو از معرفت بنهفته گنج
بشکند کوهر بمفتاح طلسم — در گذشتن از جهان و جان و جسم

اندرین دریای پرخوف خطر — دامن نوحی بدست آر ای پسر
نوح یعنی رهبر صاحب کمال — کشتی او همتش دریا مثال
ای عزیز بلباس فقر ملبس گشتن در مذهب طالبان حق
و عارفان مستغرق رکن اعظم است چنانکه گفته اند شعر
در مذهب ما سواد اعظم — آنست که لباس فقر پوشد
و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با وجود کمال ولایت
و عظمت رسالت بفقر افتخار نموده اند که الفقر فخری
و مراد فقر حقیقی است که عبارت از عدم تملک است چنانکه
گفته اند الفقیر من لا شیء له پس هر وقت که فقیر بمرتبه رسد که
او را ملکی نماند حتی الوجود و توابعه او را مرتبهٔ فقر حاصل شده
باشد پس او را رسد که بر کاینات فخر کند که رسول علیه السلام
باین فقر فخر کرده است نه بفقر صوری اگرچه در مکه بسی
کسان بودند که بحسب صورت از رسول علیه السلام فقیرتر

بودند لیکن عدم تملک را معنی آنست که فقیر را هیچ چیز نباشد که
بحسب تملک بخود نسبت تواند کرد تا غایتی که او از وجود نیز فانی
گشته باشد چنانکه گفته اند وجودک ذنب لا یقاس به ذنب و این مقام توحید
صرفست هرجاه که اضافات ساقط شد توحید ثابت گشت که
التوحید اسقاط الاضافات بیت مراد از فقر آن میدانکه
کرده فخر پیغمبر که مستغرق شود در حق و مستغنی هم از کونین
خوش آن سالک که این مضمون درا در حسب حال آمد که فخرش
گشته الفقر سواد الوجه فی الدارین بحقیقت معنی این حدیث
راجع است بهمان معنی که در بیان حدیث اول گفته شد
زیرا که از سواد وجه فنای سالک است در دارین و فقر
حقیقی حاصل نشود الا بفنای شخص در دارین پس چنین کسی را که بدین
فقر متحقق شده باشد سید دنیا و آخرت باشد ای عزیز فقرا
[illegible] حقیقی ازین دولت بمقام یکتایی رسیده اند که الفقرا

الفقرا کنفس واحدة از نیست که مقبول یکی ازین طایفه مقبول همه
و مردود یکی ازین طایفه مردود همه است و انچنین کس را مرتد طریقت
خوانند نعوذ بالله من ذلک اگر کس بعمل ثقلین مقبول میگردد و بندارگ
جمیع انبیا و اولیا اصلاح نه پذیرد مگر روی کند بمخرج اول که
آن دل شیخ اوست و بنیاز و تضرع تمام عذر تقصیرات خود
خواهد چون باز مقبول دل شیخ گردد همه او را قبول کنند پس وظیفهٔ
مرید آنست که بمقراض لاقطع اغراض کرده در فرمان پیر بلا اراده
گردد چنانکه ارادهٔ خود را در ارادهٔ شیخ محو ساخته باشد و در دست
ارادهٔ شیخ همچون میت باشد در دست غسال تا شیخ او را
بآداب مریدی و ادب سلوک مزین ساخته در بحر شریعت
غسلی داده عطر مجاهده تجهیز طریقش پاشیده بسر حد حقیقتش
رساند تا نفحهٔ از نفحات و از مکاشفات و روایح بستان
مشاهده بمشام جان او رسد انگاه حیات ابدی یافته بعین معاینه

بینا گردد **نظم** ز من ای دوست این یک نکته بپذیر
بروفتراک صاحب دولتی گیر — که قطره تا صدف را در نیابد
نگردد گوهر روشن نتابد — اسا پس کار و تقوی محکم افتاد
که موسی را خضر میکرد استاد — طالب باید که عالی همت باشد
و بمجرد خواب و خیالات و واقعات و رسیدن حالات
و ورود واردات قانع شده در عقبهٔ پندار مقید نشود و خود را
کامل و رسیده خیال نکند تا غریق بحر ضلالت نگردد زیرا که با وجود
خباثت نفسانی می تواند که اینها از مکر و استدراجات شیطانی
یا امتحانات ربانی باشد **قطعه** نه هر صدف که درو ریخت قطرهٔ باران
درون سینهٔ او گشت جای دُردانه — صدف بباید و باران بحر چندین سال
بنور زیست مقرر که می شود دانه — پس سالک باید که همیشه سعی نماید که
غش آلایش نفسی را بآتش ریاضت در بوتهٔ مجاهدت مصفی
و مزکی گرداند تا از رقیت نفس خلاصی یابد که حریت عبادت



از انست قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها بعد از ان
عبودیت درگاه اله عز شانه متحقق شود یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
در مقام عبودیتش جای دهند بدان ای عزیز باید دانستن که
طالب تا جمیع بند و پیوند نفس را نشکند و ببال همت
پروازی کرده از عقبات هوا و هوس نگذرد بهیچ مقصود
نرسد رباعی سیر آمده ز خویشتن می باید بر خواسته
ز جان و تن می باید در هر گامی هزار بند افزونست
زان گرم رو بند شکن می باید بیت صد بلا گر پیش آید
بهر گامی مرا سر گزم از کوی عشقش روی بر گشتن مباد
قدم صدق در میدان طلب مستقیم نهد با انکار منکران و به
عناد معاندان و باغوای منافقان فتور و قصور در طلب خود
راه ندهد بیت کار جامی عشق خوبانست و خلقی سر طرف

از پی انکار او او همچنان در کار خویش و بر اسم عبودیت
علی الدوام قیام نماید و لحظه دل را از ذکر دوست غافل
ندارد زیرا که ذکر بنده مقارن ذکر معبود است چنانکه گفت
فاذکرونی اذکرکم پس کثرت ذکر بنده حق را مستلزم
کثرت ذکر حق است بنده را و این سبب نجات است
بفرموده فاذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در استقامت
و وفا با وجود سنگ ملامت و ناوک جفا سلامت و ثابت
قدم باشد و دست طلب از دامن دوست کوتاه
نکند رباعی از دامن دوست دست کوتاه مکن گر تیر
زند بر جگرت آه مکن یک لحظه ز یاد دوست غافل منشین
او خواه ز تو یاد کن و خواه مکن قاعده مختصر آنست که
آنها که قدم در دایره عشق می نهند تا از سر جان نگذرند
در حرم سلطان عشق محرم نگردند رباعی عشق آن نبود که

عاقبت زو برهند. تا پای مراد بر سر غم ننهند. من هم
بنهم قاعدهٔ در ره عشق. تا بی قدمان قدم درین ره ننهند
اما عاشق صادق بیت چون بعزم جان سپاری اندرین
میدان رود. درد او را هر زمان از دوست صد درمان رسد
واز جانب دوست ندایی بگوش جان او رسد که نظم
کای ای گدای برخیز ما هم کنیم دوران. بازار لطف خود را
بهر تو نیز دوران. و شداید فراق بلذاید وصال
مبدل گشته جمیع مشکلات عاشق مهجور از مصحف جمال
معشوق حل گردد و در راه وفا هر ریشی کیشی و هر نیشی
نوشی شود و بشکرانهٔ آن از سر صدق و نیاز باین الفاظ
متکلم گردد چنانکه بزبان ترجمان این ضعیف میگوید رباعی
تا عشق تو اندر دل ویران منست. اقبال سعادتست که در شان منست
در دو ستم و جفا و اندوه و بلا. صد شکر که اینهمه در جان منست

انگاه مقام عاشقی متحقق شود در دایرهٔ عشاق در اید وظرف
صفت بمحیط جمال معشوق لاحق شود بشکرانهٔ وصالش عندلیب وار
مرغ جانش باین نوا ناطق شود چنانکه این ضعیف گوید رباعی
آن روز که طالب جمال تو شدم. شبها همه با فکر و خیال تو شدم
بس رنج و بلا کشیدم و آخر کار. صد شکر که محرم وصال تو شدم
و مدت اثنینیت بر اید بیت عاشق به لباس دلبر آید
معشوق برنگ او بر اید. و بمصداق من عرف ربه فطال
لسانه طوطی صفت زبان لالش از آینهٔ جمالش بازگفتار
آید و بگوید رباعی ای زنده کی تن روانم همه تو. تو جان و
دلی و دل و جانم همه تو. تو هستی من شدی از انی همه من
من نیست شدم در تو ازانم همه تو. اما طالب باید که در
طلب کیمیای سعادت ابدی بجد و اهتمام باشد که گفته اند
من طلب شیئا و جد وجد قد وجد وصدق بتمام پیش آورد

تا بمنتهای مطلوب خویش برسد **بیت** هرکه او در عشق
صادق آمدست • بر سرش معشوق عاشق آمدست • و باید که
قلا و ز راه خود شریعت مصطفی را صلی الله علیه و سلم ساخته
قدم از مذهب اهل سنت و جماعت بیرون ننهد و از
روش اهل بدعت و ضلالت تباعد تبرا کند که هرگز هیچ کس
از اهل بدعت بدرجهٔ کمال انسانی نرسیده است مگر
از راه توبه و متابعت شریعت **نظم** قاید و تایق صراط الله
به ز قرآن مدان و ز اخبار • جز بدست و دل محمد نیست
حل و عقد خزانهٔ اسرار • ای عزیز بدانکه ملک عریض
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ مسکن آنکسانیست که
بمقتضای **وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ** گردن اطاعت
در فرمان متابعت در آورده در صراط مستقیم شریعت
باستقامت باشند بفرموده نص وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ

يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ پس همه مومنان را
واجبست که زمام متابعت را نگسلند تخصیص آنهایی که
ببراق محبت سربلند گشته نوای عشق در انجمن زده اند
تا این متاع را بشهرستان مراد توانند رسانید بموده
قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ بدان ای
عزیز که مراد ازین متابعت کمال تبعیت است تا از فواید
طریقت و نتایج حقیقت برخوردار گردند زیرا که کمال شریعت
طریقتست و کمال طریقت حقیقتست چنانکه پیغامبر صلی الله
علیه و سلم فرموده که **الشریعة اقوالی والطریقة افعالی
والحقیقة حالی** پس کمال شریعت بعمل آوردنست که طریقت
عبارت ازانست و کمال طریقت آنست که از خاصیت
عمل ارتفاع حجب کرده مستعد تجلیات آلهی و عالم اسرار
نامتناهی گشته باشد و حقیقت عبارت ازین حالست

بس سران کس که اقوال انحضرت را بداند و بعمل نیارد
از حالات آنحضرت سر کرشمه بمشام او نرسد وعلماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل بیک معنی عبارت ازین طایفه است که
از نتیجهٔ عمل عالم بعلم ربانی شده اند ای عزیز باید که مجرد
دانستن علوم قال قانع شده ننشینی و علم را مقارن
عمل گردانی که نجات در عملست بحکم وعد الله الذین آمنوا
وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما و آن علم نوریست
مقتبس از مشکات در دل مومن که بدان راه برد بخدای
نه ادراکات عقلی وحسی ومجادلات نفسی و این علم صفت
خاص مومنانست و فرق میان عقل و علم آنست که عقل
نوریست فطری که بدان صلاح از فساد و خیر از شر
متمیز گردد و این مشترکست میان مومن و کافر و علم خاص
مومنانراست و میان عقل و علم تلازم واقع است که

اگر بعقل امتیاز کند میان صلاح و فساد دنیوی مشترکست
میان مومن و کافر و اگر نه امتیاز کند میان صلاح
و فساد اخروی آن خاصهٔ مومنست و این دیدهٔ عقل بنور
هدایت روشن و بکحل شریعت مکحلست و این علم بر سه
قسم است اول علم توحید چنانکه فرموده فاعلم انه لا اله
الا هو دوم علم معرفة الله است که اعدام و ایجاد و تقریب و
ابعاد و اماتت و احیا و حشر و نشر و ثواب و عقاب و غیر
آن سیوم علم احکام شریعتست از اوامر و نواهی و هر یک
از مسالک سه گانه را سالکیست جدا سالک مسلک اول را
عالم ربانی خوانند و در علم او از آن دو علم دیگر بقدر
ضرورت داخلست من غیر عکس و سالک مسلک دوم را
عالم اخروی خوانند و در علم وی علم شریعت بمقدار ضرور
داخلست من غیر عکس و سالک مسلک سیوم را عالم دنیوی

خوانند و اورا ازان دو علم خبر نیست یعلمون ظاهرا من الحیوة
الدنیا وهم من الآخرة هم غافلون یعنی میدانند ایشان
ظاهر را از حیات دنیا و حال انکه از آخرت غافلانند چه
اگر خبر داشتی الخ دانستی بعمل آوردی از بهر انکه فتور
در اعمال نتیجهٔ قصور در ایمانست که گفته اند العمل بالعلم فهو
تجرع مرارات التقوی والاعراض عن الدنیا اگر دل
بخدای و بکار آخرت ایمان داشتی از اعمال خیر شمهٔ فرو
نگذاشتی که علماء ربانی با وجود یقینی بوحدانیت حق سبحانه
و تعالی ایمان بکار آخرت دارند و مستلزمند مر احکام
اسلام را و از سر تیقن بوظایف بندگی قیام نموده
همیشه از عقاب و عتاب خطاب حق هراسانند و فرموده
انما یخشی الله من عباده العلماء در شان این طایفه است
ایشانند اهل تصوف و سابقان مقرب بفرموده والسابقون

السابقون اولئک المقربون و علماء اخروی با وجود ایمان
باحوال آخرت از علوم اسلامی الخ محتاج الیه است بهره
دارند و آنرا در عمل می آرند ایشانند ابرار واصحاب الیمین
ما اصحاب الیمین فی سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء
مسکوب وفاکهة کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة وفرش مرفوعة
و علمای دنیوی جز ظاهر علم اسلامی که آنرا بواسطهٔ تعلم تملق
کرده اند هیچ نصیبی ندارند ازان دو علم دیگر و الخ دانسته اند
بعمل نیارند و از دخول در مداخل محرمه و مکروهه محترز
نباشند تا که شر ایشان بدیگران متعدی شود ایشانند
اضلال واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم وحمیم
وظل من یحموم لا بارد ولا کریم و شر الناس وعلماء السوء در حق
ایشان وعید و تحذیر بسیار وارد است و در حدیث معراج است که
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آنشب بر جماعتی

گذشت که بهای ایشان از امتعراض آتشین می بریدند پرسیدند که
شما چه تومید گفتند ما آن گروهیم که مردم را بنیکی میفرمودیم
وخود بدان عمل نمیکردیم و از بدی نهی میکردیم وخود بدان
اقدام نمی فرمودیم وهمچنین در خبرست که اَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا
عَالِمٌ لَا یَنْفَعُهُ عِلْمُهُ یعنی سخت ترین آدمیان از روی عذاب
عالمست که نفع نکند ویرا علم وی بس همچنانکه هیچکس بهتر از
علمار ربانی نیست وهیچکس بدتر از علمار دینوی نیست که اِنَّ
خَیْرَ الْخِیَارِ خِیَارُ الْعُلَمَاءِ وَاِنَّ شَرَّ الشِّرَارِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ یعنی
بدرستی که بهترین نیکان بهترین علماست وبدترین بدان
بدترین علماست بس هیچ چیز سودمندتر از علم نیست وقتی که
از برای خدای طلبند وهیچ چیز زیانکارتر بر دل از علم نیست
وقتی که از برای دنیا طلبند زیرا که هرچه نفع او بیشتر مضرت
او بیشتر بیت علم اگر بر دل زند یاری بود • علم اگر بر تن زند ماری بود

بدانکه علم مانند غذاست همچنانکه غذا نسبت با نهاکه منحرف
المزاجند سبب زیادتی مرض واستهلاک میگردد ونسبت با مستقیم المزاج
سبب صحت وزیادتی قوت میگردد (میشود) وهمچنین علم نافع است
آنی را که مزاج دل وی از استقامت توجه بحضرت الهی
جل ذکره منحرف نیست وانکه مزاج دل او از محبت دنیا ومیل
دنیا منحرف نیست واجزای وجود او باخلاق ردیه از کبر وعجب
وحسد وغیره متصف است وساعت بساعت آنرا می افزاید
علم او را مضرت بلکه مودی بهلاک او شود بس غبن عظیمست
علمی که دلیل نجات نیست وسبب هلاکت شود وعلم نافع آنست که
در نفس تقوی وتواضع ونیستی زیادت کند وآتش طلب
شوق را لحی سبحانه مشتعل کرداند چنانکه در خبر صحیحست که
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه را چون آینه دل
از پرتو نور علم روشن گشت داعیه طلب حق در باطن او

پیدا شد و اتش شوق حق در دل مبارکش شعله بر افروخت
روزی در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
آمده گفت یا رسول عَلِّمنی عِلماً یوصِلنی الی الرب یعنی بیاموز مرا
علمی که رساند بحضرت پروردگار رسول علیه السلام خوش
وقت شد و فرمود که بسی وقت بود که میخواستم که این علم را
با تو بیاموزم امّا موقوف بآن بودم که این داعیه از باطن
تو ظاهر گردد تا این علم ببرکت تو بر اصل تر باشد بعد
ازان حضرت صلّی الله علیه وسلّم امیر المومنین علی را کرم الله
وجهه روی بقبله بنشاند و ذکر لا اله الّا الله را تعلیم فرمود
و این نسبت را از ایشان بهمین دستور امیر المومنین حسن
تعلیم گرفت و از ایشان امام زین العابدین و از ایشان
امام محمد باقر و از ایشان امام جعفر صادق و از ایشان امام
موسی کاظم و از ایشان امام علی موسی الرضا و از ایشان شیخ

معروف کرخی و از ایشان شیخ سری سقطی و از ایشان شیخ
ابوالقاسم جنید بغدادی و از ایشان شیخ ابو عثمان مغربی
و از ایشان شیخ ابو علی رودباری و از ایشان شیخ
ابو علی کاتب و از ایشان شیخ ابو القاسم گرگانی و از ایشان
شیخ ابو بکر نسّاج و از ایشان شیخ احمد غزالی و از ایشان
شیخ ابو نجیب سهروردی و از ایشان شیخ عمار یاسر و
از ایشان شیخ نجم الدین الکبری و از ایشان شیخ مجد الدین
بغدادی و از ایشان شیخ رضی الدین علی لالا و از ایشان
شیخ احمد جرفانی و از ایشان شیخ نور الدین عبد الرحمن
اسفراینی و از ایشان شیخ علاء الدوله سمنانی و از ایشان
شیخ کمال الدین محمود مزدقانی و از ایشان امیر سید علی
همدانی و از ایشان خواجه اسحاق ختلانی و از ایشان
امیر برزش آبادی و از ایشان شیخ رشید الدین اسفراینی



وازایشان شیخ شاه علی بیدوازی وازیشان شیخ محمد مرشدی
علی التحقیق شیخ حاجی محمد آن صدیق زین الله ذاته ابدا
که بود مظهر صفات علا وازیشان مولف این نسخه اعنی
المفتقر الی الله الغنی الراجی بالرحمة الرحمانی حسین الخوارزمی
بلغه الله اقصی الامانی تعلیم وتلقین وتربیت یافته است و
این طریق امانت تا این زمان بر وجه اسلم ازباین بنده
رسیده است هریک از مقتدایان که ذکر کرده شد از متابعت
شریعت ومتابعت مقتدای خود قدم در سلوک نهاده
در عالم سبعهٔ معانی خود که اطوار سبعه عبارت ازان
بود وسیر وسلوک فرموده بکمال قرب ومواصلت رسیده اند
امید از کرم رب الارباب آنست که هر طالبی که قدم طلب
درین سلسله محکم ماند ودست همت از ماسوی برافشاند
بر درگاه بی نیاز محروم نماند و از فواید کامله شامله طریقت

برخوردار

برخوردار گردد واین سلسله الی یوم الدین همچنین مثمر ومستمر
باشد انشاء الله تعالی اللهم ثبتنا علی نهج الاستقامة
علی طریقة مشایخ العظام واغذنا من موجبات الندامة یوم
القیامة ربنا لا تواخذنا بما نسینا او اخطانا بالعقوبة والانتقام
بحق نبینا محمد وآله واصحابه الکرام **فصل دوم در بیان احتیاج**
بشیخ کامل مکمل بدان ایدک الله بنصره که اهم مهمات مومنان را
فرمان برداری خداست عز وجل زیرا که خلاصهٔ موجودات
وعمدهٔ ممکنات لطیفهٔ انسانیست چنانکه گفته است لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم وهریک از موجودات را
کمالیست وکمال انسان معرفت حقست که وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون ای لیعرفون پس بر همه مومنان واجبست که
مقصد ومعاد اصلی خود که آن معرفت حقست از معنی خود طلبند
تا از مرتبهٔ اولئک کالانعام بل هم اضل مستثنی گشته در درجهٔ



ابنای جنس خود مندرج گردند و طریقهٔ معرفت حق سبحانه
و تعالی فرمان برداری حق تعالی باشد و آنانکه بغیر طریق
فرمان برداری خواهند که حق را شناسند و یا فرمان
برداری را تاویل کنند و از ظاهر شرع بیرون برند کافر
و ملحد باشند بلکه از کافران بچندین مرتبه بدتر باشند
زیرا که قابلیت آنها که ضایع شده باشد هیچ نبی و ولی
آنرا براه راست نتوانند آوردن ایشانند از جملهٔ
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ از صحبت و سخنان اینها دور
باید بود زیرا که چون مکدر و صافی بهم رسند کدورت
در صافی زود تاثیر کند **قطعه** با بدان کم نشین که صحبت بد
گرچه پاکی ترا پلید کند • آفتابی بدان بزرگی را
ذرهٔ ابر ناپدید کند • و طریق فرمان برداری
مر حق تعالی را موقوفست بر متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

چنانکه ذکر کرده شد قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ
و هیچکس بخود بی قلاوزی پی باین راه نتواند برد پس بضرورت
شخصی که طریق فرمان برداری از پیغمبر صلی الله علیه و سلم آموخته
باشد و بدان عمل کرده و بفواید آن مخصوص گشته و از مهالک
وهم و شک وارسته بسرحد عالم علم الیقین و عین الیقین و
حق الیقین رسیده در طریق بارشاد مجاز گشته باشد و او نیز
دیگری را بهمین طریق بکمال رسانیده و این شخص دیگری را
بهمین طریق بکمال رسانیده و همچنین طریق متابعت مرتب
باشد ازین زمان تا بحضرت چنانکه ذکر کرده شده بود
این شخص از علماء ربانیه است پس بر همه واجبست که دست
ارادت در دامن هدایت او زنند تا نوح صفت رخت
حیات ایشانرا ازین طوفان اعدا بموقف نجات رساند
زیرا که لطیفهٔ انسانی را چون بسرحد عالم بشریت آوردند

از هفتاد هزار حجاب وصد و چهل هزار حال کذرانید ند
تا بواسطهٔ خاصیات این حجب و احوال لباسهای کدورت
در پوشانیدند پس او را از عالم اول غفلتی واقع شد زیرا که
تا ازان عالم او را غفلتی نشود بدین ظلمت آباد بدن
او را تعلق و آرام نشود بس لطیفهٔ انسانی که درین عالم
ظلمانی قرار یافت او را چندین هزار سپاه و لشکر و ملازمان
و خادمان ظاهر کشت از قوای معنویه و اعضای ظاهریه
این مجموع را وظیفه و مرسوم مقرر کشت و هر یکی در پی مقصود
خود افتادند مثلاً صفات نفسیه در کامرانی خود لطیفهٔ
انسانی را در فرمان خود در آورده درین مدت عمر هرچه
مراد ایشان بود آنچنان کردند بس بحقیقت در جمیع عمر
لطیفهٔ انسانی را بنده کی نفس و هوا فرمودند و حواس
ظاهریه نیز درین مدت بعد [illegible] انواع تعلقات کرفتند

تا این حواسها نیز در پی مراد خود بکمال رسیدند و بسبب
این کدورات لطیفهٔ انسانی در غایت دوری افتاد
کسل و غفلت اطراف او را کرفتند و دروازهٔ شهرستان
دل که کاه کاه در وظهور جذبه و یاد عالم غیب می بود بواسطه
موانست با ناقصان روزکار از خویش و پیوند و مادر
و پدر و فرزند و محبت خلق و مال و جاه مسدود کشته
و از عالم غیب مطلقا فراموش کرده و این کدورات
تمام مجتمع کشته چهار رکن معنی انسانی را مکدر ساختند
و بواسطهٔ این کدورتها چندین هزار عقبهٔ مهلک در راه
او پیدا شد بس هر که ذرهٔ عقل دارد باید که بداند که
این هزار عقبهٔ مهلک و امراض و علل که پیدا شد بجود
نتوان دفع [illegible] کسی که بعلم طب و عمل آن دانا
باشد [illegible] علیل بس واجب باشد که

خود را بطبیب حاذق علت شناس کو سلیم الحواس رساند
تا تشخیص مرض او کرده دفع خستکی و مرض او کند و اطبیب شیخ
کامل است که علم و عمل او چنانکه ذکر کرده شد مسلسل تا
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسد طالب باید که دایم این سعادت را
از حضرت حق مسالت نماید و زمین باطن را از خس و
خاشاک و انکار و اعتراض بدین طایفه پاک کرداند و لیکن
در اول طلب احتیاط و ملاحظهٔ تمام نماید و بنظام شیخ صورتان
دیو سیرت **نظم** از شیخ و مریدشان چه پرسی •
دجال و خرند بعرش و کرسی • فریفته نشود و خود را مقید
دام ایشان نسازد که ایشان ضایعان مضیع و راه زنان
دین و اخوان شیاطین اند و منتظر باشد تا تخم ارادت
از خرمن کدام صاحب دولت در مزرعهٔ باطن او می افتد
چون حق تعالی بصفت مریدی تخم در باطن کی بنده تجلی کند

درو

درو خاصیت مریدی و صفت ارادت در باطن کمی از مشایخ
ظاهر کردد چون او را بیابد و داعیهٔ توبه کردن در باطن او پیدا
شود زود سعی توبه کردن کند که در طریق هیچ عقبهٔ ازین
دشوارتر نیست پس که ترددات درینجا پیش آید که آیا این
شخص کامل هست یا نی و اگر هست آیا مرا استقامت
هست یا نی و اگر استقامت هست آیا حوالهٔ من بدو هست
یا نی و اگر حوالهٔ من بدو باشد آیا این وقت توبه هست
یا نی باید که درین وقت داعیه را مدد کاری تمام کردن
و زود قمر شیطان را ببندد توبه مسدود ساختن که شرط
اعظم سلوک راه حق اینست و چون توبه کرده ترددات
تمام رفع شود باید که درین امر با کسی مشورت نکند که اگر مردم
از نقصان خود منع آن خواهند کرد و چون تایب کشت
بشارت [illegible] ب كمن لا ذنب له و از تلوثات

عصیان پاک گردد بعد ازان در حرز امان حضرت حق تعالی
در اید و اگر جوان باشد بحکم الشاب التایب حبیب الله حق تعالی
حبیب خود را از جمیع آفتها نگاه خواهد داشت و اگر پیرست
بحکم الشیخ التایب عتیق الله حق تعالی آزاد کرده خود را بخواری
گناه مبتلا نخواهد ساخت و بالله العصمة والتوفیق فصل
سیوم در بیان اطوار سبعه و معرفت مقدا بدان ایدک الله
بنوره که چون طالب در حصن حصین متابعت شیخ کامل
مکمل در اید از جمیع محظورات محفوظ گشته و از تلذذات
صحبت محزون گشته بمتابعت مقدا قدم در عالم سلوک
نهاده اولاً اجزای قالبی را که طور طور اول است مؤدب
باداب شریعت ساخته درع طریقت پوشیده و سلاح
توفیق بربسته بر مرکب هدایت سوار گشته قوای
بدنی که از خاصیت ترکیب ظاهر شده بود همه را در فرمان

آورده

آورده سرهنگ وار بود نابود خود را در باخته بطور نفس در اید
و قوای حیوانی و سبعی را مسخر گردانیده جمیع صفات نفسیه
رزلیه را بصفات حمیده مبدل ساخته و متغلبان آن
ولایت را منهزم ساخته و رسم و اساس اعدارا
برانداخته و پادشاه ظالم نفس را گردن در غل کشیده
بر جبین امرا و وزرا او داغ ذل نهاده و حجب نفسیه را
تمام طی کرده قدم در طور دل نهد و بعد ازان در بحر ولایت
غسلی بر اورده فضول و غفلت از دل دور ساخته
اخلاق مرضیه را تمام شسته بپر و بال خوف و رجا در
هوای اوصاف حمیده پرواز نموده مراتب قلبیه را تکمیل
کرده و استار او را مرتفع ساخته با قلیم طور سر در اید
و درینجا بتجلیات آثاریه و مکاشفات و مکالمه و مناجات
مشرف شده از ولایت درین اقلیم برخوردار گشته

قطع التفات از اغیار کرده بر طور طور نیستی برامده هر
ذرّه از ذرات وجود رَبِّ اَرِنی اَنظُر اِلَیکَ آمده واز انجا
سرمست وار بطور روح در اید واز ینجا بذوق مجاهدات
وتجلیات افعالیه ونفحات عنایات ونسمات هدایات
از خود بیخود گشته بند خودنمایی از خود باز کرده شاهباز
واز پروازی کند قفس ملک وملکوت رابشکند وخود را
بجانب طور خفی حق افکند ودرینجا بتجلیات نقلیهٔ جمالیه
وجلالیه متلذّذ گشته بعواطف لطفیه وخواطف قهریه
تربیت یافته دَر ملاقات ومواصلت بر وکشایند وهر
لحظه بجواذب آلهی نوع دیگرش بربایند وجام انانیتش
بشکند وبساط اثنینیت طی کرده ناکاه تتق عزت از پیش
برخیزد وپرده کبریایی دور شود عاشق مهجور که آن حقیقت
انسانیت قطره صفت در بحر مواصلت کم گردد وطور

غیب الغیب عبارت ازنیست واز ینجا سیر سالکان
وطیران عارفان رانهایتی نیست نظم قطره جون در بحر کل افتاد
شد فانی زخویش • اسم اعظم خوان دگر او را وبحر بیکران
واین مقام را مقام محفوظیت خوانند جون سالک راه حق
باین مرتبه رسید مبشران سعادت ومخبران شهنشاه ولایت
از مکمن عواطف آلهی بحکم ذَلِکَ فَضلُ اللّٰهِ یُؤتِیهِ مَن یَشَاءُ در همه آفاق
ندایی در دهند که اَلَا اِنَّ اَولِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوفٌ عَلَیهِم وَلَا هُم یَحزَنُونَ
واین ندا در جمیع کاینات بکوش هوش هر شئ رسیده
نافذ گشته بس جان هر ذرّه از ذرات موجودات بی
اختیار او را دوست دارند واز ینجا واصلان حق بر سه
قسم شوند جنانکه حضرت شیخ کبیر قدس سره فرموده است که
واصلان بحضرت اقدس احدیت من بعد الوجوه بسه
قسم اند یکی واصلیست ممتنع وآن اینست که همیشه مستغرق است

در جناب حق سبحانه و هرگز او را رجوع نیست ازان حال
دوم و اصلیست تمکن که ازان حال در سیر مراتب و مقامات
و حالات بقیه که او را از اصلاح مانده است رجوع میکند
باختیار خود بجهة استکمال آن احوال و مقامات او را
و اصل تمکن گویند سیوم و اصلیست که متصف بصفات الله
گشته بجهت تکمیل دیگران باذن آلهی بسوی خلق باز گردد
و این را کامل مکمل گویند اینست مرشد حقیقی که میخواند خلق را
براه راست بس و اصل اقتدا را نشاید زیرا که او چنان
در بحر احدیت مستغرق و مستهلک است که او را الجوذ
آگاهی نیست با دیگر چون تواند پرداخت و رهنمونی کرد
و اصل دوم از جهت رجوعش بی اذن آلهی جهة اتمام ما بقی علیه
از مقامات این نیز اقتدا را نشاید که او هنوز از فراز و شیب
راه اطلاع نیافته دیگری را چون تواند رهبری کردن بیت

فراز و شیب ره از ره روان کرم مپرس • که پیش مرغ هوا
کوه و دشت یکسانست • و اصل سیوم که فی الحقیقه از نواب
و خلفاء انبیا اند علیهم السلام که الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ
در شان این طایفه است ایشان را اقتدا را شاید و بعد از انکه
خلعت نیابت پوشیدند جهة تکمیل ناقصان و ارشاد
مبتدیان باذن آلهی رجوع کرده بر تخت خلافت نشسته حکم
ایشان در جمیع ممالک نافذ گشته که وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا
مقام ایشان شده است و از نتایج دوستی در ایشان اثرها
ظاهر شود شمه ازان نتایج درین مختصر در سلک بیان آورده
شود انشاء الله تعالی اول آنست که هران بنده را که حق سبحانه
و تعالی دوست گیرد او را از ابنای جنس او برگزیند چنانچه
در حق موسی علیه السلام فرموده وَلَقَدِ اصْطَفَيْتُكَ لِنَفْسِي و
دیگر آنکه جمیع بندگان خدا از اهل زمین و آسمان او را دوست دارند



بی اختیار کما قال الله تعالی إنّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودّا ای سیحدث لهم مودّة فی القلوب
من غیر تعرض لاسبابها یعنی زود باشد که پدید آرد
حق سبحانه از برای ایشان در دلها جای دوستی را
بی آنکه ایشان را در اسباب آن مدخلی باشد یعنی ایشان را
درین امر هیچ اختیاری نباشد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم
چنین فرموده است إنّ الله إذا احبّ عبدا دعی
جبرئیل علیه السلام فقال إنی احبّ فلانا فاحبّه فیحبّه
فینادی فی السماء فیقول إنّ الله قد احبّ فلانا
فاحبّوه فیحبّه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض
نظم
هر آنکس را که گیرد دوست رحمن • بامر حق بگیرد دوست جبریل
ندایی در دهد اندر سماوات • که قرب حق بگرد این بنده تحصیل
پس آنکه در زمین ماند قبولش • محبّ او شوند این جمله بی قیل

یعنی پرتو محبت الهی مر آن بنده را بر سرشی که تابد بی اختیار
آن بنده را دوست دارد و دیگر آنکه مبرا کرده از جمیع صفات
رذیله و محلّی شود باخلاق حمیده و اختصاص یابد بشرط
اهتدا بصراط مستقیم و توفیق دین قویم که مستلزم اجتناب
از منکرات و مناهی و اقتران با وامر الهی و مداومت
بر ادای فرایض و نوافل است تا حق سبحانه وتعالی
با او و او بحق بشنود و ببیند و بگیرد و بگوید چنانکه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از حضرت عزت حکایت میکند ما تقرّب
الیّ متقرّب بمثل اداء ما افترضت علیه ولا یزال العبد یتقرّب
الیّ بالنوافل حتی احبّه فاذا احببته کنت له سمعا وبصرا ولسانا
ورجلا فبی یسمع وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش وبی یمشی
یعنی نزدیک نشده است بمن هیچ نزدیک شونده بهیچ
وسیله بمثل وسیله ادای فرایض و همیشه بنده نزدیک

میشود بمن بسبب نوافل تا وقتی که دوست میگیرم اورا پس
هرگاه دوست گرفتم اورا می باشم از برای او گوش و چشم
و زبان و دست و پای پس بمن می شنود و بمن می بیند
و بمن میگوید و بمن می گیرد و بمن می رود و دیگر از نتایج
محبت الهی آن باشد که بنده نیز حق سبحانه را دوست
دارد و جمیع احکام الهی را تلقی برضا کند خواه نعمت و عطا و خواه
شدت و بلا که بنده گی عبارت ازاینست چنانکه از شیخ
جنید قدس سره پرسیدند که وما النهایة یقال هی الرجوع
الی البدایة ای کمال الاطاعة یعنی خود را مودب بآداب
شریعت ساخته بوظایف بنده گی قیام نمودنست و در
طریق متابعت و فرمان برداری خدا و رسول خدا مستقیم
بودن و در عملها مداومت بعزایم کردن و از بود و نابود
خود درگذشته تسلیم رضای حق بودن و قطع التفات

ازاغیار

از اغیار کرده پای همت در کنج قناعت ماندن که القناعة
کنز لا یفنی اللهم اجعلنا راضین بقضائک متوجهین الی
ربنا احسن عاقبتنا فی الامور کلها و اجرنا من خزی
الدنیا و عذاب الآخره بحق نبینا و شفیعنا محمد و آله و اصحابه
الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین فصل چهاردهم
در بیان آداب و شرایط سلوک بدان ارشدک الله بنوره
که اول که بر سالکان واجبست متابعتست و این متابعت
بر سه قسم است اول متابعت حق سبحانه و تعالی است
یعنی اطاعت احکام اوامر و نواهی حق تعالی کردن و خود را
در مقام عبودیتش داشتن و بجمیع قضای او راضی
بودن قسم دوم متابعت رسولست صلی الله علیه و سلم
یعنی در جمیع اوامر تبعیت شرع کردن و بسنتهای
سید انبیا را مواظبت نمودن و عزایم شریعت را

شعار خود ساختن و بعضی ازان سنتهای موقت است که
درویشان از مشایخ ما مامورند که در شبانه روزی جهة
حفظ اوقات بآن عمل نمایند اول آنست که چون درویش
نماز صبح کذارد بخواند اوراد فتحیه و سورهٔ یس بتوجه
بملاحظهٔ معنی مشغول شود تا افتاب بر اید بعد ازان چهار
رکعت نماز اشراق کذارد و بعده دو رکعت نماز
استخاره کذارد و بعد ازان این دعا را بخواند که
اللّهمّ انّی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و
اسالک من فضلک العظیم فانّک تقدر و لا اقدر و تعلم
و لا اعلم و انت علّام الغیوب اللّهمّ ان کنت تعلم
انّ فعلی و قولی و عملی و شغلی و صحبتی مع الخلق فی
هذا الیوم خیر لی فی دینی و دنیایی و معاشی و عاقبة امری
فاقدره لی و یسّره لی ثمّ بارک لی فیه و ان کنت تعلم انّ

فعلی و قولی و عملی و شغلی و صحبتی مع الخلق فی هذا الیوم شرّ
لی فی دینی و دنیایی و معاشی و عاقبة امری فاصرفه عنّی
واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیثما کنتم ثمّ رضّنی به
برحمتک یا ارحم الرّاحمین و بعد ازان در کوشه بذکر مشغول
شود تا وقت چاشت شود انکاه هشت رکعت نماز
سنت چاشت کذارد و بعد ازان اکر حتم لابدّی داشته باشد
قیام نماید لیکن دست را بکار و دل را بیار دارد چنانکه
کفته اند رباعی

سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر
وین عمر کرانمایه بغفلت مکذار
اندر همه جا با همه کس در همه کار
میدار نهفته چشم دل جانب یار

و چون زوال شود
چهار رکعت سنت زوال کذارد و بعد از سنت و
فرض نماز پیشین دو رکعت تطوع نشسته کذارد و بعد
ازان سورة الفتح بخواند و چون وقت نماز دیکر شود

پیش از فرض چهار رکعت سنت عصر گذارد و بعد از
ادای فرض اوراد عصریه بخواند و بعد ازان در گوشه
بذکر مشغول شود تا وقت نماز شام در اید و بعد ازان که
نماز شام گذارد دو رکعت بقای ایمان و دو رکعت
تحفة الرسول و شش رکعت اوابین گذارد و بعد
ازان سورهٔ اذا وقعت بخواند و اگر شیخ درین وقت
حاضر باشد در صحبت شیخ بنشیند و الا بذکر مشغول شود
تا وقت نماز خفتن شود چون بنماز گذاردن برخیزد
اول چهار رکعت سنت عشا گذارد و بعد از ادای وتر
سه بار بگوید و تو کلت علی الملک الحی الذی لا یموت
فسبحان الله و الحمد لله رب العالمین بعده سر بسجده
نهد و پنج بار بگوید سبوح قدوس و رب الملائکة و الروح
سر بردارد و آیة الکرسی یکبار بخواند و باز سر بسجده نهد و همین

تسبیح را پنج بار بخواند و بعد ازان دو رکعت سنت شغل
نشسته گذارد و چون از نماز فارغ شود سورة الملک بخواند
و بگوشهٔ یا بخلوت خود رود و چهار رکعت نماز تسبیحات
گذارد اگر روز باشد بیک سلام و اگر شب باشد بدو سلام
چنانکه در مشکوة از ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت
میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت ای عم من بدان
و آگاه باش که بیان میکنم ترا و هدیه میدهم ترا و دلالت
میکنم ترا بکفارت کننده فضیلت تراکه هرگاه بکنی تو این را
آمرزیده شود مر ترا گناه اول ترا و آخر ترا کهنه ترا
و نو ترا بی قصد ترا و بقصد ترا صغیر ترا و کبیر ترا پوشیده
ترا و آشکارای ترا چون که گذاری چهار رکعت نماز
باید که قراءة کنی تو در هر رکعتی فاتحه و سوره و پس هرگاه
تو فارغ شوی از قراءة گویی که در حالتی که قایم باشی

سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَر پانزده
بار و بعد ازان رکوع کنی پس بکویی تو این کلمات را در
رکوع ده بار بعد ازان که سه بار سبحان ربّی الظیم گفته
باشی پس بر داری از رکوع پس بکویی در قومه این کلمات را
ده بار و بعد ازان سجود کنی و بکویی در سجده این کلمات را
ده بار بعد ازان که سه نوبت سبحان ربّی الاعلی گفته باشی
بعد ازانکه بر داری پس خود را از سجده بکویی این کلمات را
در جلسه ده بار و روی بسجده در حالتی که سجده کننده باشی
بکویی تو این کلمات را ده بار بعد ازانکه سه نوبت سبحان
ربّی الاعلی گفته باشی پس بر داری سر خود را از سجود پس بر
خیزی همچنین در رکعت دوم بکویی این کلمات را بعد ازانکه
بر داری سر از سجده بکویی این کلمات را در جلسه ده بار
و این در مذهب امام شافعی است رحمة الله علیه اما در مذهب

امام حنفی آنست که پیش از فاتحه و سوره پانزده بار این
کلمات را بکوید بعد ازان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بسم الله
الرحمن الرحیم و در جلسه که در میان دو سجده است بکوید
و هفتاد و پنج است در هر رکعتی و این تسبیح سیصد عدد
در جمیع رکعات اگر نتوانی که گذاری هر روزی یکبار پس
بگذار در هفته یکبار و اگر نتوانی در ماهی یکبار و اگر
نتوانی در سالی یکبار و اگر نتوانی در جمیع عمر یکبار بگذار
و بعضی از مشایخ گفته اند بلکه درویش صادق آنست که
در روزی یکبار و در شبی یکبار گذارد و بعد ازان بذکر
مشغول شود آن مقدار که تواند ذکر گوید و اگر قدرت
دارد پهلو بر زمین ننهد اصل آنست که درویش شب
نشینی را عادت کند و اگر ضعفی و مرضی یا مانع شرعی داشته
باشد پهلو بر زمین نهاده قدری خواب کند بی آنکه

وبعد از قرأة ده مرتبه بخواند

خوابگاه راست کند و هرگاه که بیدار شود برخیزد و وضو
سازد و دو رکعت شکرانهٔ وضو گذارد و بذکر مشغول شود
و چون کسالت و ضعف غالب شود باز اندک خواب کند
تا ثلث آخر شب شود آنگاه دوازده رکعت نماز
تهجد گذارد و باز بذکر مشغول شود تا صبح صادق دمد
بعد ازان سنت بامداد گذارد و صد بار این تسبیح را
بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ
أَسْتَغْفِرُ اللهَ زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است که
كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ حَبِيبَتَانِ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ ثَقِيلَتَانِ
عِنْدَ الْمِيزَانِ سبحان الله وبحمده سبحان
الله العظیم وبحمده استغفر الله و بعد ازان فرض بامداد گذارد
باز بهمان دستور باوراد و اوقات مشغول شود نخست
نسق و طرز ضبط اوقات درویش را در غیر خلوت و عزلت

قسم سیوم ازان سه قسم متابعت شیخ است یعنی
خود را فدای راه شیخ کردن و ارادهٔ خود را در ارادهٔ
شیخ محو ساختن و جمیع اقوال و افعال و احوال شیخ را
عین حکمت دانستن و منقاد امر و نهی شیخ بودن
و در انکار و اعتراض شیخ بر خود بستن تا از تیر خذلان
ایمن گردد و این اقسام ثلثه که ذکر کرده شد سکنجبین
مزاج باطن سالک است که تا لذت این شربت
در مذاق جان او نشیند خود سلوکش اصلاح نپذیرد
زیرا که شرط اعظم در سلوک اهل تصوف رعایت
آدابست که اَلتَّصَوُّفُ كُلُّهُ آدَابٌ شرط اول می باید
دانست که ادب بحضرت حق نسبت بحال مردم بتفاوت
عوام را فرمان برداری بود و خدا را واقف و حاضر
دانستن در جمیع امور و خواص را جمیع امور را بدو مفوض

بیت

داشتن و پیوسته متوجه او بودن و هر چه رسید ازو
دانستن و بدان خوش وقت بودن و خود را در او
فانی ساختن و ادب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اینست که در جمیع احوال تضرع و نیازمندی از روحانیت
آنحضرت مدد طلبیدن و بجمیع سنتهای او عمل کردن
و ادب دیگر با شیخ و طریق آنست که چون داعیهٔ
طلب و محبت در دل او پیدا شود بواسطهٔ صحبت با
درویشان یا بمطالعه و استماع سخنان ایشان یا بسوابق
اینها باطن خود را از انکار و اعتراض پاک گرداند و واجب
داند آن طلب و محبت را مدد کردن تا دمبدم زیاده
گردد که حضرت پروردگار این گوهر را بجز محرمان خاص
خود نیندازد زیرا که محبت حق سبحانه و تعالی سابق است
بر محبت بنده چنانکه گفته یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ بل گفته اند که

سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه و تعالی سابق است
بر فعل بنده محبت است چنانکه گفته اند و توبه است چنانکه
فرموده ثُمَّ تَابَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا یعنی توفیق داد ایشان را
تا توبه کنند و رضاست که رضای حضرت حق سابق است
بر رضای بنده چنانکه فرموده رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
یعنی خشنود شده است خدای تعالی از ایشان که خشنود
شده اند ایشان از وی و گفته اند که ممکن نیست که بنده
حضرت حق را دوست دارد و او بنده را دوست
ندارد بلکه محبت حضرت حق بر بنده غالبتر است بر محبت
بنده زیرا که هر صفتی از صفات او بر وجه کمال است همچون
ذات او پس هر که خواهد که بداند حق تعالی او را دوست
میدارد یا نی نظر بدل خود کند اگر دل خود را محب حق
سبحانه بیند بی تردد بداند که حضرت حق او را دوست

می دارد و الا فلا چنانکه گفته اند بیت جوینده از آن نه که جویان تو نیست
ور جو یابی دانکه تراجویاست • و بهمین مضمون را حضرت
مولوی در مثنوی فرموده است مثنوی

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو • که نه معشوقش بود جویای او
میل معشوقان نهانست و ستیر • میل عاشق با دو صد طبل و نفیر
لیک میل عاشقان لاغر کند • میل معشوقان خوش و فربه کند
میل معشوقان دو رخ افروخته • میل عاشق جان او را سوخته
هر که عاشق دیدیش معشوق دان • کو به نسبت هست هم این هم آن
چون درین دل برق مهر دوست جست • اندر آن دل دوستی میدانکه هست
در دل تو مهر حق چون شد دو تو • هست حق را بیگمانی مهر تو
هیچ بانگ کف زدن ناید بدر • از یکی دست تو بی دست دگر
بیدلان از دلبران جسته بجان • جمله معشوقان شکار عاشقان
تشنگان گر آب جویند از جهان • آب جوید هم بعالم تشنگان

تشنه

تشنه می نالد که کو آب گوار • آب هم نالد که کو آن آب خوار
جذب آبست این عطش در جان ما • ما از آن او و او هم زان ما
ناله سگ در رهش بی جذبه نیست • زانکه هر راغب اسیر ره زنیست
حاصل آنکه هر که او طالب بود • جان مطلوبش بدو راغب بود

ادب دیگر آنکه خوردنی و پوشیدنی را از وجه حلال
ساخته حد وسط را در خوردن و پوشیدن رعایت کند
و ریاضت و مجاهده بقدر طاقت خود سعی نماید لا یکلف الله
نفسا الا وسعها و رد مظالم کردن واجب داند اگر ممکن
بود و الا باید رفع آن از حق سبحانه در طریق توبه مستقیم
باشد تا خدای تعالی خصم او را راضی گرداند و با وجود
کثرت گناه از رحمت حق ناامید نباشد و در قبولیت
توبه ثابت قدم باشد که ان الله هو التواب الرحیم بلکه
خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام گفته پیغمبر صلی الله علیه

وسلم است و بنور اخلاص آینهٔ ضمیر خود را از کدورات انکار
واعتراض شیخ تجلیه فرماید تا عکس صور اعمال ظاهرهٔ شیخ دردل
غلط ننماید و آنچه طیران قوت مدرکهٔ او بآن نرسد آنرا بحکمت
حواله نماید و الا شیطان ازین دروازه درآید و در شبستان
دل مرغطهٔ زمزمهٔ انکار افزاید و بسوی بادیهٔ هٰذَا فِرَاقُ
بَيْنِي وَبَيْنِكَ راهش نماید نعوذ بالله من ذلک چنانکه خضر
علیه السلام را وقتی که موسی بر ظاهر اعمال او اعتراض میکرد
لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا تا آخر گفت که هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ
سَأُنَبِّئُكَ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا دیگر آنکه مبتدی باز آن جهت
اقدام می باید نمود و در دلیری از مصاحبت شیخ بر خود نباید
گشود تا عظمت شیخ در دل متمکن گردد که بآن هیبت با
شیطان محاربه ورزد و بصدق تمام در مددکاری درویشان
اهتمام نماید و جمیع جوارح خود را از ناشایست نگاه داشتن

التزام

التزام کند و هرچه بخاطرش رسد زود زود نگوید تا دلیر
نگردد و چون شیخ از و سخن پرسد برخیزد و جواب
گوید مگر وقتی که شیخ گوید برمخیز و اگر خواهد از شیخ سخن
پرسد نیز برخیزد و بنیاز و انکسار تمام تفتش کند و در
حضور شیخ مراقبه نکند و چشم برهم ننهد زیرا که شیخ را
پیوسته در دل مصوّر دارد و در صحبت دایم متوجه
دل شیخ باشد و در حضور شیخ نباید خندید و سخت
نباید گریست و نوافل موروده را نباید گذارد و از
پیش چراغ و آفتاب نباید گذشت چنانکه سایهٔ
او بر شیخ افتد و اگر مشکلات خود را از شیخ پرسد
اوّل از باطن شیخ اجازت طلبد و در وقتی که مردم
نباشند و شیخ در مقام انبساط باشد برخیزد و چنین
گوید اگر درویشی را اینچنین مشکل شود از ان چون گذرد

وهیچ چیز با خود نسبت نکند تا بخود پرستی مبتلا نگردد
وهرچه شیخ گوید دران الحاح نکند واز تکلف وتکبر دور
باشد ودر بی تکلفی حد وسط رعایت کند وهمیشه کند تا اعمال
وافعال مقبول طبع شیخ گردد ودر مجلس درویشان
از بالا نشینی دور باشد وخیال مهتری واندیشهٔ شیخی
نکند که زود ش این اندیشه با سفل سافلین اندازد وخاصه
از مجربات این ضعیف است ودر موضعی که شیخ آنجا
نشسته بود پا برانجا ننهد وبی وضو دست برجامه ومصلاء
شیخ ننهد وجایی که پشت جانب شیخ شود هرچند حاضر
نبود ننشیند وتواضع ونیازمندی با همه کس شعار خود
سازد وتوجه مبتدی ومتوسط بشیخ باید ومنتهی را بحق
ودر وقت مصافحه وبغل گرفتن شیخ ویا درویشان
غالب دستها بر پهلوی خود نهاده بزیر بغل ایشان درآید

ودر

ودر وقت وداع زود روی از شیخ ودرویشان
نگرداند وقدمی چند بازگونه رود ودر آخر لفظ بسلام
گوید وهر واقعه وخواب که بیند از شیخ خود پنهان ندارد
معیار حال مرید واقعهٔ اوست وبه شیخ چون وچرا
نگوید که سخن اکابر دینست که **المرید اذا قال مع شیخه لم**
لا یفلح له ابدا ودر وقتی که بصحبت شیخ یا بخلوت یا
خانقاه درآید پای آهسته بر زمین ماند ودر را باحتیاط
باز وفراز کند به تخصیص در وقتی که درویشی را ذوقی یا
حالتی دست دهد از تنحنح وغیره واز حرکاتی که وقت او
برهم زده شود خود را نگاه دارد که اگر ملاحظهٔ آن نکند نعوذ
بالله بیم آن باشد که هرچه عزیزترین او بود برباد رود یعنی
ایمان وبا خلق نیکو گمان باشد وبا هیچکس در کینه وحسد
نباشد ودر مجلس آهسته سخن درگوش کسی نگوید تا اهل مجلس

درگمان بدنیفتند و هرکسی را که پیش او یاد کنند تحسین و
تعریفا و باید گفت و در سوال برخود بندد که سوال از
غیر حق سبحانه حرام است و اگر ضرورت باشد بکسب
یا مزدوری مشغول شود و با یاران کلانتر بخدمت و
احترام و بسط و گشاده رویی و با خردان برفق
و شفقت باشد همه کس را از خود بهتر داند زیرا که برگناه
خود مطلع است و برگناه دیگری نی و در ابتدا خاموشی
پیشه کند تا گوهر معنی در صدف دل او پرورش یافته
بکمال رسد بعد از آن اگر دانا شود از هیچکس نصیحت
دریغ ندارد و در مجلس قضاة و سلطان و حکام و
جهال و عوام زود و از اهل دنیا و مبتدعان و
زنان و امردان دور باشد و نام خود را در خطوط
قضاة ثبت نکند و از اهل تفرقه مفارقت اختیار کند

و به تعریف و تعریض خلق خود را متغیر نسازد
و گوید من نفس خود را میدانم چنانکه حضرت شیخ فریدالدین
عطار فرموده بیت مدح و ذمت گر تفاوت میکند
بت گری باشی که او بت میکند و اگر نعوذ بالله توبه را
جدیده و استغفار محکم سازد و اگر از شیخ خود دور
بود روی خود سوی شیخ کند و با خیال شیخ توبه کند
تا محبت شیخ در دل او بود و امید قبول توبه هست
و علی الدوام سعی نماید تا راه را زود تر قطع کند که
آفات راه بسیارست و در اول طلب که حرارت
غالبست اصلا از صحبت و ملازمت شیخ خود دور نشود
و در ریاضت و مجاهده کوشش نماید و چون تقصیر کند
و در حرارت و ندامت او فتوری شود راه رفتن
بر و دشوار شود چون جزئیات و نکات و دقایق آداب

بسیار بود ایراد آن همه درین مختصر مناسب نمود اما
آنچه خلاصهٔ آداب بود از کلام مشایخ انتخاب نموده
درین رساله مسطور گردانیده شد تا درویشان بفواید
آن مخصوص گشته هرچند که بنظر بصیرت بیناتر شوند
دقایق آداب را بیشتر مشاهده کنند اما آدابی که درویش را
لابدست و بی آن هیچ کار سلوک میسر نمی شود هشت
ادبست چنانکه آن آثار حقانی و منبع انوار رحمانی
آن عارف معارف سبحانی و واقف اسرار صمدانی
بیت ناطقهٔ خوش سرای عاجز مدحش شده
لاجرم آغاز کرد زمزمهٔ اختصار اعنی مخدوم مطلق و مرشد
محقق عالم کلام ربانی مرشد طریق صمدانی کمال الملة
والدین شیخ حاجی محمد الخبوشانی ضاعف الله ذاته ابدا
که بود هادی طریق ولا در سلک نظم آن آداب را

چنین بیان فرموده اند قطعه گرچه بسیار است
آداب طریقت ای جوان عمدهٔ آنها بود این هشت آمد دربیان
وحدت و ذکر و وضو نفی خواطر ربط قلب صمت و تقلیل و
رضا شرط سلوک سالکان بدان نصرک الله بلطفه
تا سالک باین هشت شرط متصف نگردد او را عبور بر مراتب
علویه و سفلیه دست ندهد ادب اول حبس حواس است
و این ادب آدم صفی است علیه السلام زیرا که مادام که
دریچهٔ حواس ظاهر پوشیده نگردد ابواب حواس
معنویه مفتوح نشود چنانکه مردم تا در خواب نشوند
و حواس ظاهریه معطل نگردد حواس باطنیه هیچ چیز
بخواب نبیند و حبس حواس را دو شرطست اول
وحدت تا در جای تنها ننشیند تعلق او از ظاهر بریده
نشود و دوم محل قابل و آن خلوتست که جای یک کس بود که

در وقت نماز گذاردن در زحمت نیفتند و تاریک
باشد تا حواس متفرق نشود و بغیر از ادای فرایض
بجماعت و تجدید وضو دیگر از خلوت بیرون نیاید و چون
ازین جهت بیرون آید باطراف و جوانب نظر نکند
و جیل نیارد و زود در خلوت در آید و اینچنین حبس نظر
بر مبتدیانست اما کاملان را از حبس حواس احتیاج نیست
زیرا که از خاصیت تجلی ذات دل ایشان همیشه
در محیط محبت مستغرق حق است و ازین دوام
آگاهی ایشان را حاصل است پس این طایفه میتوانند که
وحدت را در کثرت و خلوت در انجمن نگاه دارند
و با وجود این اگر بخلوت و عزلت قیام نمایند سبب
زیادتی سعادت و دولت بی نهایت گردد و اگر
مبتدیان باین عمل نمایند و خود را موحد نامیده در انجمن

درآیند

درآیند زود باشد که روی جانب خلق کنند و سررشتهٔ
سعادت را گم کنند ادب دوم دوام وضوست و
این ادب ادریس نبی است علیه السلام باید که یکدم
بی وضو نباشد زیرا که دوام وضو شعار مومنانست
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است لا یحافظ
علی الوضوء الا المؤمن رواه مالک با وضو باش در همه اوقات
تا ترا نور دل قرین باشد بر وضو کس مواظبت نکند
غیر مومن که پاک دین باشد و چون وضو گران شود
باز وضو کند که وضو سلاح مومنست چون بی سلاح
بود تیره شود دشمن برو ظفر یابد و اگر هر وضو را
تجدید وضو کند بهتر باشد اما مبتدی را در وقت خلوت
حبس حواس از تجدید وضو نافع ترست که جمیع عبادات
دیدن آن نورست ادب سیوم تقلیل طعام است

حد وسط را مرعی دارد که خیر الامور اوسطها
تخصیص درین امرست زیرا که عمل بطرفین او بسبب نقصان است
در دین اگر بسیار خورد کهالت و کسالت و غفلت
بار آرد و این سبب باز ماندگی میگردد از عبادت حق سبحانه
و اگر بغایت کم خورد بسبب ضعف و سستی بدن گردد
و باندک مرض یا عارضه مزاج او از کار بیفتد و از عبادت
باز ماند تقلیل را که بمرتبه رسانند که اندک خورند یا
هیچ نخورند آن فعل ناقصانست شیخ باید که ایشان را
ازان مقام بگذراند اما باید از یمن شرع طعام
در شبانه روزی زیادت نخورد و کمتر از هفت سیر
و این ادب حضرت عیسی است علیه السلام ادب چهارم
خاموشی است و درین ادب فواید بسیار مندرج است
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته من صمت نجا و این

ادب ذکریا پیغمبر است علیه السلام درویش باید که مدتی
طفل صفت باشد تا بعد ازان در معارف و حقایق
بر دل و زبان او مکشوف شود و گویا گردد و در چنین
خلوت جز با خادم سخن نگوید او را هم ضرورت
باشد و بتجربه معلوم شده که چون درویش در وقت
خلوت سخن گوید فتور و قصور در روش او پدید
آید و اگر خواهد که عرض واقعه کند اولی آنست که
نصف اول شب بعد از نماز خفتن عرض کند و چون
بدر خلوت شیخ رود بنشیند و بسم الله الرحمن الرحیم
بلند گوید و پرده در خلوت شیخ را بالا گیرد و از زبان
باطن اجازت طلبد و اگر شیخ تنحنحی کند آهسته
دست بر در خلوت شیخ نهد یا صبر کند تا شیخ در خلوت
باز کند انگاه سلام کند گوید چنین و چنین دیده شد

ونگوید که چنین دیدم و در وقت انقباض شیخ سخن نگوید
و در وقت انبساط احتیاط تمام کند و در واقعه زیاد و کم
نکند که بدترین گناهان درویش را دروغ است که گویند
شیخ همه گناهان مرید را عفو کند مگر دروغ را و شیخ بلطف
و قهر و صریح و کنایه او را بگذراند و اگر نگذرد از مریدی
او بگذرد که گواه مردم قول و فعل است چون قول راست
نبود فعل هم راست نبود و او را هیچ میسر نخواهد شد
و این خاصیت بتجربه معلوم این ضعیف شده است
ادب پنجم دوام ذکر لا اله الا الله است زیرا که
سلوک راه و رفع حجب که گفته شد از خاصیت مداومت
این ذکر حاصل شود و میسر گردد و این ادب موهبی گلیم است
و باید دانست که سالک راه حق حقیقت انسان است
و سلوک گذشتن او بود از حجب ظلمانی و نورانی که

آن در آمدن حاصل گشته بود چنانکه ذکر کرده شد
و این سعادت میسر نمیشود مگر بمداومت این ذکر
بشرایط اول آنکه توبه کرده باشد بدست پیر کامل مکمل
دوم آنکه تعلیم ذکر از صاحب کمالی یافته باشد که
آن عزیز در ارشاد مجاز باشد و صاحب خاصیت باشد
سیوم در محبت و اعتقاد بشیخ خود تمام بود و دیگر
از شرایط ذکر آنست که مربع روی بقبله بنشیند و هر دو
دست خود را بر سر زانوهای خود نهد و از برای ارواح
مشایخ سلسله و شیخ خود فاتحه خواند و ده بار صلوات
بگوید و از راه معنی از مشایخ سلسله استعانت طلبد
و از معنی شیخ مدد طلبد و سر پیش آرد و لفظ لا را از
ناف خود بالا کشد و سر راست کند و لفظ اله را بسوی
دست راست خود اندازد و باز لفظ الا را کشیده سر راست

کند و لفظ الله را بطرف چپ خود افکند و اثر آنرا بدل رساند
وچندانکه نفس خود را می تواند نگاه داشتن نگاه دارد که
بعضی جا بهاییست که مطلقا بتوجه دل و نگاه داشتن
نفس در وقت مد الله مرتفع میشود و بعضی دیگر بنفی و
اثبات ذکر و صورت شیخ را نیز پیش خاطر آرد زیراکه
در وقت توجه بدل شیطان لعین قصد او می کند که
آن توجه را قطع میکند و وسوسه پیش آرد و دفع
آن باستحضار شیخ بود بس اولی انکه در آخر ذکری
خیال شیخ را در پیش خاطر آرد تا شیخ نیز گواه
بود بر صدق طلب او و آن وسوسه نیز منقطع
گردد و معنی ذکر نیز پیش خاطر باید داشت که مددکار
در طلب معنی ذکرست و مراد معنی اصطلاحیست نه
لغوی که ارباب طریقت بدان اتفاق کرده اند که

این معنی

این معنی فایده مندترست و آن اینست که نمیخواهیم هیچ
چیز مگر خدای را و به نسبت سالکان این معنی متفاوت بود
چنانکه اول نفی مراد است و دوم نفی مطلوب و سیوم
نفی موجود فی الظاهر و الباطن یعنی اول نفی خواهش کند
و این نسبت بحال مبتدیانست و چون خواهش او منتفی
شد نفی مطلوب کند و این نسبت بحال متوسطانست
و چون مطلوب منتفی شد بعد از ان نفی موجود کند یعنی
هیچ موجودی نیست در باطن مگر خدای و این نسبت
بحال منتهیانست باید که دایم بدل و زبان ذکر گوید
و اگر حضور وحدت داشته باشد ذکر چهار ضرب
گوید والا هر نوع که تواند گوید بشرط انکه نفی و اثبات را
مرعی دارد و اثر هر ذکر را بدل رساند تا دل ذاکر
گردد و از نتایج آن برخوردار گردد و سبب در انکه

اکثر بالغان راه وعارفان درگاه ذکر لا آله الآ الله را
اختیار کرده اند آنست که این افضل اذکار است
جنانکه در سنن ترمذی مذکورست که گفت رسول صلی الله
علیه وسلم افضل الذکر لا آله الا الله یعنی فاضلترین ذکرها
لا آله الا الله است وسبب افضلیت او از سایر اذکار
آنست که در لا آله الا الله جهار فضیلت اول انکه مشتمل است
بر اسم ذات واین بسبب آنست که جون این کلمه را بر یک
پلهٔ ترازوی قیامت بنهند هرجند در پلهٔ دیگر از گناهان
مادون شرکست نهاده شود با اسم الله مقاومت نکند
جنانکه مفهوم میگردد از آخر حدیث بطاقه که گفته است
پیغمبر صلی الله علیه وسلم گران نمی آید با وجود اسم الله
جیزی فضیلت ثانیه آنست که تکرار این کلمه سبب
زیاده شدن محبت حق است بر محبت غیر واین غالبیت سبب

نجات

نجات بنده است از ضرر محبت ما سوی الله و فضیلت ثالثه
آنست که او دلالت میکند بر نفی شریک واین نعمت
ایمان شرعی است که سبب عصمت جانست ومال در
دار دنیا و سبب خلاصی است از خلود در نار در دار عقبی
واز نیست که گفته اند دوسترین اذکار نزد پروردگار
این کلمه است زیرا که اعظم ذنوب نزد حضرت علام الغیوب
شرکست که حق سبحانه وتعالی با وجود وسعت رحمت که
ورحمتی وسعت کل شیء در معرفت برین پیدوده
گردانیده وبر ما سوای ایشان مفتوح جنانکه فرموده
ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک
ودرین کلمه قطع قمع این گناه قبیح است زیرا که این کلمه
دلالت میکند بر وجوب وجود او وثبوت جمیع صفات
کمال وسلب جمیع صفات نقص و فضیلت رابعه آنست که

از بشرط مذکوره نزد ارباب طریقت منتج ایمان
شهودیست که مقصود و مطلوب همه سالکانست و فضیلت
اولی و ثانیه اگرچه مشترکست میان او و میان سایر اذکار
اما فضیلت ثالثه و رابعه خاصهٔ این ذکرست که از هیچ
ذکری آن حاصل نمیشود پس این کلمه ازین دو جهت
افضل اذکار است و نیز در مصابیح و مشکوة آمده است
از شرح سنت که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که موسی
علیه السلام گفت ای پروردگار من تعلیم کن مرا ذکری که
یاد کنم بآن ترا گفت که بگو لا آله الا الله موسی علیه السلام
گفت ای پروردگار من همه بندگان تو میگویند این را
و من میخواهم چیزی را که مخصوص گردانی مرا بآن گفت
ای موسی اگر هفت آسمان و ساکنان او را و هفت
زمین و ساکنان او را نهاده شود در یک پلهٔ ترازو و این

کلمه را در پلهٔ دیگر هر آینه میل دهد آنرا لا آله الا الله یعنی
گران تر آید از انها و باید دانست که این کلمهٔ توحید را
کلمهٔ طیبه میخوانند و فایدهٔ طیبه نه آنست که حضرت
حق سبحانه بتوحید ما واحد گردد زیرا که او واحد است
در ذات خود و محتاج بتوحید کس نیست بلکه فایدهٔ
توحید راجع به بنده است که بنده بگفتن این کلمه مومن
و موحد میگردد و از عذاب خدای تعالی امان
می یابد چنانکه فرموده است لا اله الا الله حصنی فمن
من عذابی و تکرار این کلمه را تاثیر عظیمست در صفالت
قلب و ظهور غیبیات و تجلیات حق سبحانه و تعالی
و ازین جهتست که مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم
این کلمه را اختیار کرده اند از میان سایر اذکار
و سالکان و متوجهان ذات اقدس را بتکرار این کلمه

مع شرایط مذکوره امر فرموده اند تا انوار قلبیه و معارف
یقینیه بظهور آید چنانکه گفته اند رباعی برتخت وجود هرکه شاهنشاه است
او را سوی عالم حقیقت راه است • هر نور یقین که بر دل آگاه است
از گفتن لا اله الا الله است • و حکمت در انکه مشایخ سلسله
قدس الله اسرارهم این ذکر را بچهار ضرب گفته اند آنست که
چون حضرت حق تعالی مجموعهٔ انسانی را بظهور رسانید
نور ظلمت در وآفرید و هر صفتی از صفات کامله و ناقصه را
در محل مخصوص ظاهر گردانید و چهار دشمن را در حد او بداشت
اول هوا را که عدو لاهوتیست و در دماغ انسان جای اوست
و دعوی خدایی میکند و دوم شیطان را که عدو ملکوتیست که
وسوسه و اغوای او در ملکوت انسانست که دم بدم
بساط غفلت در ملکوتی انسان می گستراند و جائی طرف
اسفل انسانست و چهارم دنیا که عدو ناسوتیست پیوسته

درجشم

درجشم مردم خود را می آراید و مردم را از راه می برد
و جای او اسفل شیطانست و چون بدست مرشد
انابت کند دنیا را پشت پای زند سه دشمن دیگر که شیطان
و نفس و هواست بنفی ذکر منفی سازد چون لفظ لا را از
ناف تا سینه بالا می کشد نفی شیطان میکند زیرا که شیطان
در محل وسوسه از ناف بسینه می آید و وسوسه میکند و چون
سر سوی راست افکند نفی صفات نفسیه میکند و دفع
قواعد هوا که بحقیقت مدعی در وجود انسانی او دعوی
خدایی میکند و چون نفی این هر سه دشمن واقع شود
باز سر راست کند بصفت استقامت موصوف شده
مشتاق وار از بود و نابود واپرداخته سر ابطرف
جب فرو می آرد یعنی هرچه در سر داشتم از هوا و هوس
و تمنا و خیال همه را در طلب و توجه بیفگندم و اثبات الله

نفی ماسوی الله کردم و چون بدین نسق بذکر مداومت
نماید زود باشد که اثر آن بظهور آید و حق تعالی از علم
غیب بر دل او دری بگشاید و فتوحات غیر متناهیه باو
روی نماید و اگر بواسطهٔ فتور و قصور ایام هر چند ظهور آثار
دیرتر ماند در طلب سعی بیشتر نماید و روی دل از ذکر دوست
نگرداند تا خسر الدنیا و الآخره نگردد که در شان این طایفه
در کلام مجید تحذیر و تهدید وارد است قال الله تعالی
وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَى ادب ششم نفی خواطرست و این ادب
حضرت ابراهیم است علیه السلام و این از اصول شرایط است
زیرا که تا خاطر از ماسوی پاک و خالی نسازد ذکر
در و تاثیر نکند بیت درون خلوت دل از غیر دوست خالی کن
که سلطان در درون می باید و خیل و حشم بیرون

و چون شیطان در وقت توجه بعبادت زیادة
سعی نماید تا سالک را متفرق سازد باید که بمنع آن مشغول
شود و آینهٔ دل را از کسافت اغیار خالی و مزکی گرداند
تا عکس جمال محبوب برو مشاهده نماید که هر لحظه معشوق
بگوش هوش عاشق ندا در می دهد که بیت دل از اغیار
خالی کن چو عزم کوی ما داری ٭ نظر بر غیر ما مفکن
چو قصد روی ما داری ٭ سالک را همیشه از نفی خواطر
ایمن بودن از تسویلات و غوایل عین خطاست ادب هفتم
ربط قلب است و ادب حضرت یوسف صدیق است
علیه السلام بحقیقت رعایت آداب جهت صحت این شرط است
و مراد از ربط قلب پیوند دلست با شیخ زیرا که سلوک
سالک بی این از شماتت نفس و شیطان در آب و گل است
و عبور او بر مقامات عالیه و مراتب جلیه مشکلست و این

سعادات همه موقوف بر پیوند دلست که بواسطهٔ بسیاری
محبت مرید با شیخ دل او با دل شیخ پیوسته است
و از مهالک وسواس و خذلان وارسته است و هرچند
عظمت و کمال شیخ در دل مرید پیوندد دل محکم‌تر و هرچند دل
محکم‌تر فیض و فتوح از جانب شیخ بیشتر زیرا که تا جویبار معنی
مرید بدریای باطن شیخ پیوسته نباشد از ان آب قطرهٔ
درین جویبار نرسد پس هرچند آن نهر بقعر دریا نزدیکتر از
امواج آن سیراب‌تر و هرچند مرید بدرجهٔ کمال رسد همان
احتیاج باقیست که ~~بی پناهی~~ و گریزگاهی بمقام قرب
نتواند رفت باید که اگر شیخ صد بار وی را رد کند مرید
پیوند دل محکم‌تر سازد که صد ردّ پیر مرید را چندان نبود که
یک ردّ مرید شیخ را زیرا که شیخ کاملست و رابطهٔ او
کاملست و از ان مرید ناقص و آن باندک اعراض بریده شود

نعوذ بالله من ذلک که اگر همه اولیا و انبیا بتدارک او سعی نمایند
اورا اصلاح نتوانند کرد پس مرید باید برعایت آداب و ربط
قلب و ترک اعتراض مشغول باشد تا از مهالک خذلان وارسته
بدرجهٔ کمال انسانی رسد اللهم انی کمال الطلب واعوذ بک
بترک الادب **ادب هشتم** ترک اعتراض است و دوام رضاست
و این ادب هارون نبی است علیه السلام و چون درویش
میداند که قرآن کلام حق است و هیچ مخبر صادق‌تر از حضرت
صلی الله علیه وسلم نیست یعنی این آیت نظر کند که حسبنا الله
ونعم الوکیل است و همه خیر و شر را از حق تعالی داند
و بالم و تفرقهٔ خاص و عام غمین نشود و صابر بود که والله یحب
الصابرین و جمیع امور خود به شیخ تفویض کند هرچه شیخ
فرماید بندهٔ فرمان او بود و دران فایده و حکمتی داند و اگر
قصوری پیش آرد آنرا از خود بیند و اگر از شیخ چیزی بیند که

آن بسندیدهٔ او نباشد آزا حواله بنقصان و بینش خود کند

مثنوی از پیر مبین زخویش بدبین • هر بد که رسد گناه خود بین

هر چند که عیب پیش بینی • نقصان همه سوی خویش بینی

جون حال مرید این صفت گشت • فرزانه کوی معرفت گشت

از صحبت پیر برخورد زود • سرمایهٔ صحبتش دهد سود

و بالجمله هر عضوی از اعضای ظاهریه و باطنیه را ادبیست با

حق تعالی باید که آن عضو را در غیر آن اشتغال ننماید چنانچه

ادب جشم نظر بشیخ و درویشان و آیات و حدیث

و پوشیده داشتن از عیوب خلقان و نامحرمان و

ادب زبان ذکر گفتن و خواندن قرآن و نصیحت یاران

و از مالایعنی نگاه داشتن است و ادب گوش شنیدن

امر و نهی است و سخنان حق و دور بودن از سخنان باطل آ

و ادب دست بذل و ایثار است و کارهای خیر کردن و ادب پای

بعبادات و طاعات و بمواضع خیرات اقدام نمودنست

و ادب دل توجه بحضرت حق تعالی و شناختن اوست

و اصل آداب درویشی با شیخ آنست که هر عمل مشروعی که وجود

او را از نیازمندی نیست و کم میکرداند و هیبت و عظمت

شیخ را در دل او می افزاید بدان عمل نماید زیرا که رسیدن

فیض و فتوح بدرویش موقوف بر آنست که کمال عظمت

شیخ در دل او جای گیرد **موعظه** در نصیحت طالبان تخصیص آنهایی که

دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق جل و علا برداشته

جنگ ارادت در دامن این ضعیف زده اند نصیحت باد

مر شما را که اوان اکتساب اسباب نجات را غنیمت شمرید

و عزایم مصطفی را صلی الله علیه و سلم شعار خود بسازید و در

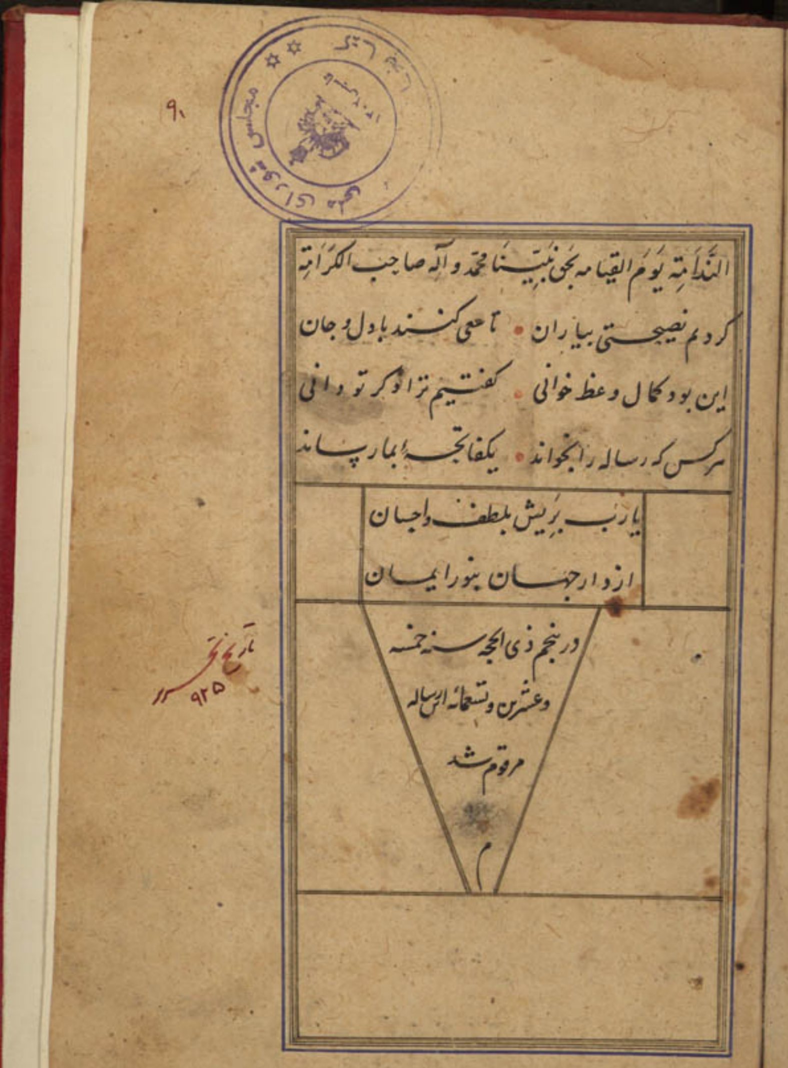
توضیع اوقات باقامت طاعات و عبادات و ملازمت

اوراد ثابت قدم باشید و از صحبت و ملاقات ناقصان

روزکار دوری جویید و بدوام ذکر و آکاهی وکثرت مجاهده
وقلت مکالمه استملم نمایند وقلت نیام وکثرت صیام
درایام مغتنم دانید زود باشد که از برکت وخاصیت این
از عالم غیب دروازهٔ بر شهرستان دل شما واشود
وکوش دل شنوا وچشم دل بینا وزبان دل کویا شود
وهر لحظه از نفحات فیضان آلهی لذتی بمذاق جان شما رسید
وبالهامات سبحانی وواردات رحمانی میان حق وبندهٔ
مکالمه شود وبنور مکاشفه مشاهدهٔ جمال محبوب معاینه کردد
واز علم الیقین وحق الیقین ایمان درست کرده در دایرهٔ
مومنان ایمان یقینی درایید والا نهال عمر میوهٔ غفلت بار
آرد وآب ندامت کیرد بعد ازان سود ندارد واین طومار که
در دیار ماوراء النهر نشر کرده اند زود باشد که اورا درهم
نوردند ودر اقلیم دیکر اندازند وهمچون کبریت احمر مردم اورا

طلبند وکم یابند وجان هزاران طالب براه طلبش در آتش
حیرانی بسوزد که ازو آثری نیابند وهر زمانی اهل آن زمان
از کمال غفلت چنین کمان می برند که مثل اولیاء ماسبق در
زمان ایشان نیست واز دریافت صحبت این طایفه محروم
میمانند ومرکب حیات را در جمجمهٔ غفلت میرانند این محض خطا
وشقاوتست زیراکه ایشان غافلند ازانکه این طایفه هرچه
یافته اند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یافته اند وراه
متابعت هرکز منقطع نیست واسما وصفات پروردکاری که
مربی اولیاء سابق بوده است همیشه باقیست ودر ولایت
بسته نیست وقابلیت انسانی نیز موجودست پس آنکس که
غافل است می دریابد وباوجود این اسباب اسما وصفات
آلهی هرکز معطل نخواهد ماند وحق تعالی در هر زمانی از ازمنه
بندهٔ مخصوص تربیت ذات وصفات خود کردانیده و لباس

در پوشانیده مظهر هدایت میکرداند و همان حالات و
کیفیات و خاصیات و مقاصد که از اولیاء ما سبق ظهور
می آمد حالا نیز ظاهر میشود پس همه آدمیان را واجب است که انچنین
کس را در زمان خود طلبند زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده
مَن لم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة وچون او را بیابید دست
ارادت در دامن او زنید تا از فواید طریقت و از
نتایج حقیقت برخوردار گردید و در روز قیامت در
اتش ندامت نسوزید و درویشانی که درین سلسله
پای طلب مقید ساخته اید بجد و جهد تمام سعی نمایید که
الحال مشایخ سابق را در سایر سلسله ها بمدتهای مدید
میسر شده درویشان این سلسله را باندک زمانی آن
دولت میسر شود ان شاء الله و بالله العصمة والتوفیق
اللهم ثبتنا علی نهج الاستقامة و اعذنا من موجبات



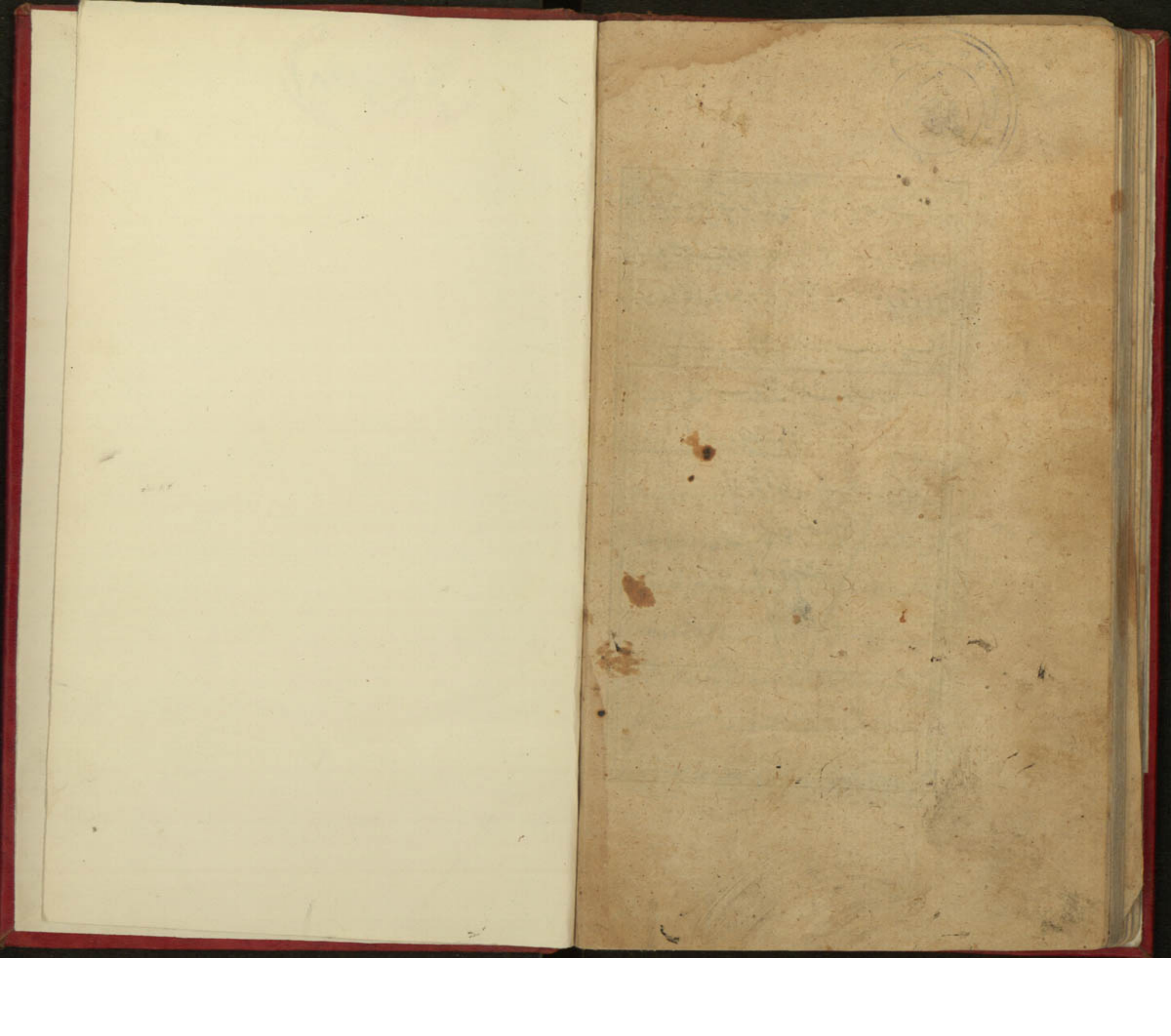
الندامة یوم القیامة بحق نبینا محمد و آله صاحب الکرامة

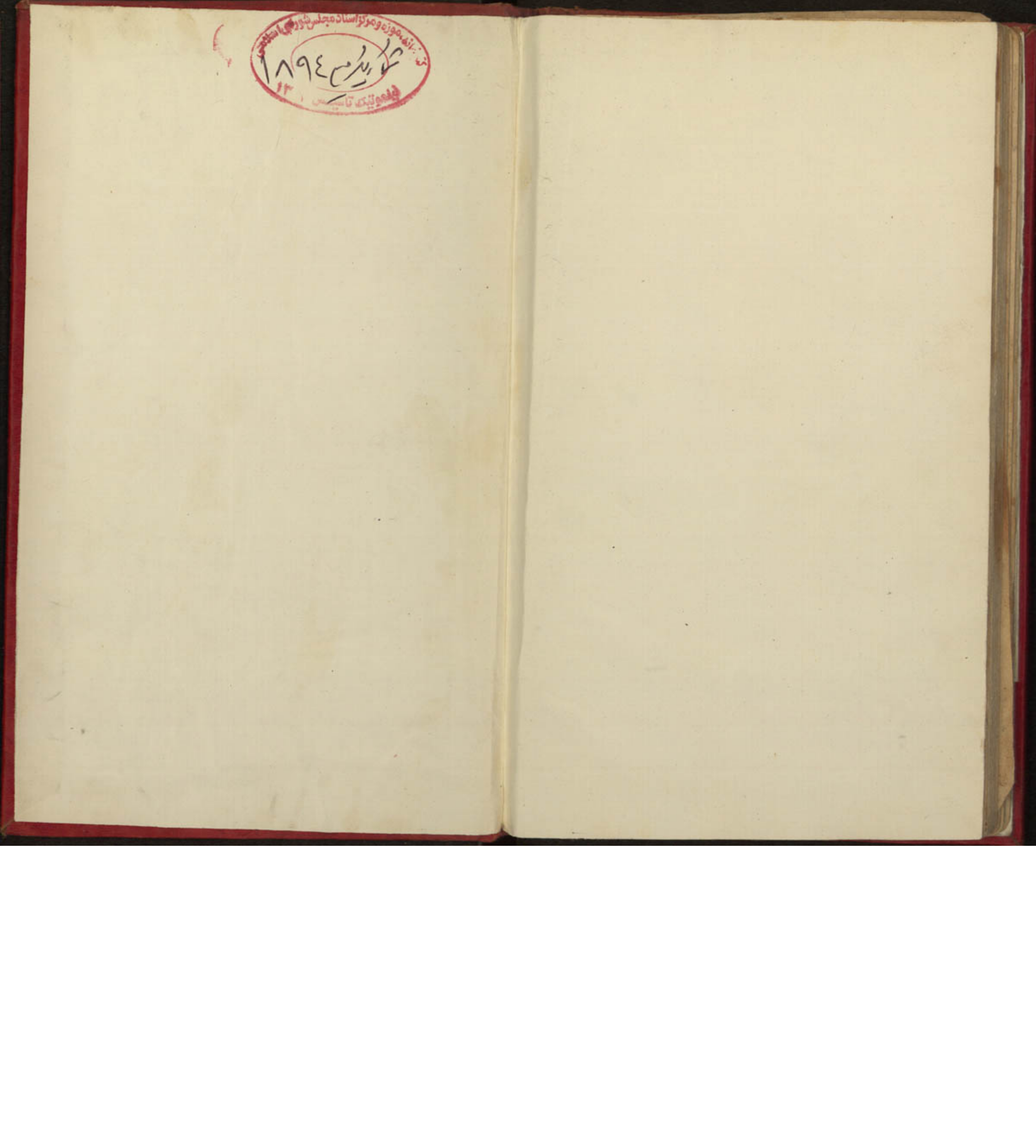
کردم نصیحتی بیاران • تا سعی کنند بادل و جان
این بود کمال وعظ خوانی • گفتیم ترا اگر تو دانی
هرکس که رساله را بخواند • یک فاتحه ام بمار پساند

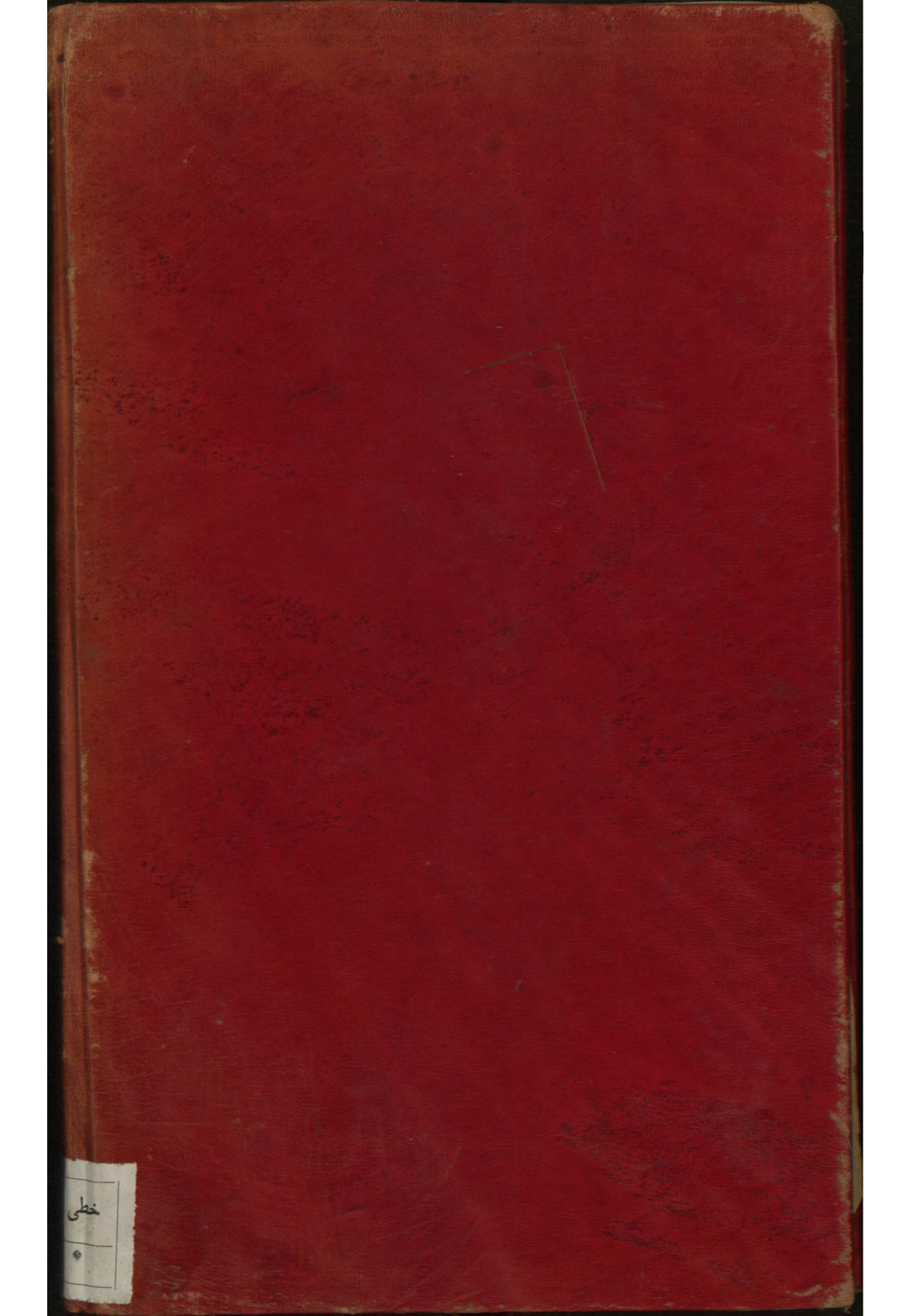
یارب برسانش بلطف واجبان
ازدار جهان بنور ایمان

در پنجم ذی الحجه سنه خمسه
و عشرین و تسعمائه این رساله
مرقوم شد
م

تاریخ تحریر ۹۲۵






خطی